



# انسل

ماهنامه تخصصی هنر عکاسی

سال دوم شماره بیست و سه دی ماه ۱۴۰۳



Anselmagazine



21 12 24 02 23

# گفتارهای این شماره

جستار روز ۲ آغاز سخن ۳

پدر عکاسی جهان، لویی داگر ۴ داگراوتایپ و عکاسی ۵

فن آوری های نوین و سازندگان دوربین های عکاسی ۶

هنگامه ای در پارک شهر لاهیجان ۱۶ بررسی عکس های یک تازه کار ۱۷

عکسی که تاریخی شد ۲۲ چشم پزشکی که سرنگون شد ۲۴

گزارش عکس: زندگی آوارگان سوری در گستره جهان ۲۶ بخش نگاره سازی ۳۱

گفتگوی ویژه ماه با یک هنرمند، جمشید فرچوند فردا ۳۲

ردپای کودکان در میان عکس های جمشید فرچوند ۳۹ شهر بیجار ۴۶

عکس هایی از شبنم ملکی ۴۷ عکس ها و جستار نوشته ها ۴۹

بخش سینما و عکاسی، انتقام تیره روزان، یک همکاری ویژه سینمایی ایرانی-آمریکایی ۵۲

بخش داستان و عکس، بوف کور، بخش پنجم ۶۱

عکس های شما از ایران ۷۱ یک عکس رسانه ای ۷۵

عکس های دیرین ۷۶ عکس ویژه ۸۴ در پیوند با ما ۸۵

[www.anselmagazine.com](http://www.anselmagazine.com)



سردبیر: رضا تجویدی

با سپاس از هنرمند های گرامی: بهزاد دورانی، مریم زندی، عباس عزیزاده، حسن غفاری، افشین شاهرودی، جمال رحمتی

دبیر مستند اجتماعی: حسن غفاری نگاره گر رویه ماهنامه: حبیب کاووسی

ویرایش پایانی: افشین آذریان عکس رویه: عکسی از جمشید فرچوند عکس رویه پشت: از عکس های آژانس عکس مگنوم

همکاران این شماره: حسن غفاری، جمال رحمتی، افشین آذریان، ساسان گلفر، حبیب کاووسی، جمشید فرچوند، شبنم ملکی، جرد پولین

پیوندها: @anselmagazine / [info@anselmagazine.com](mailto:info@anselmagazine.com)

بهره برداری از گفتارها و عکس های ماهنامه انسل، تنها با هماهنگی و پذیرش شدنی است.



# جستار روز





## آغاز سخن

شب چله دیگری از راه رسید تا دوباره نویدی از پیروزی نور بر تاریکی به دل های همه ما بیفکند؛ آن هم در سالی که با این همه نشانه های بی چون و چرا، می شود آن را سالی پر از خبر و رخداد و دگرگونی، پیش بینی کرد. بی گمان می شود گفت که خاورمیانه و بلکه سراسر جهان در میانه یک پوست اندازی بزرگ و تاریخی است و تنها پس از سالها گذشت از این رویدادها است که همانا، بشود نشست و دستاورد این دگردیسی کلان را ارزیابی و خوب و بد کرد....

روز گذشته در آستانه شب چله بود که میزبان دوستی عربستانی بودم. او، از آنچه در کشورش با گام هایی تند و بسیار بزرگ در میانه رخ دادن بود، برایم می گفت. در جایی به شوخی سخنی راند که آیا می دانی یکی از آن چیزهایی که بر سر ما مردهای عربستانی آمده، این است که اکنون باید دوباره گذشته پول بیمه خودرو را بدهیم، چراییش هم شنیدنی است؛ در جامعه امروز عربستان دیگر زنان آزاد هستند که رانندگی کنند و چون به دنبالش برخورد و خرابی خودروها بیشتر شده، شرکت های بیمه بها را بالاتر برده اند. بله، آنچه در عربستان دارد رخ می دهد، شگرفت تر از آن است که به سادگی گفت و از کنارش گذشت، بلکه باید ماند و دید که چگونه همه چیز در خاورمیانه، چون گذرگاه تندبادی، در نوردیده خواهد شد....

کشور سوریه در زمانی کوتاه دست به دست شد و رخدادهای وامانده اش را از سر گذراند تا به روزگار تازه ای، سراسر گوناگون با گذشته اش پا بگذارد. سایر کشورهای خاورمیانه هم یا رخدادها را از سر گذرانده اند و یا چنان آشفته و پر جوش و خروشند که هر روزی را که بدون آغاز یک رویداد بزرگ به شب رسانده اند، آن روزشان سوا و همراه با بخت برایشان گذشته است.

روی سخنم در این زمانه ویژه و پر از آشوب، با عکاسان است. باید گفت که بسیاری از عکاسان پر آوازه ایرانی همچون عباس عطار، از دل رویدادها بیرون آمده اند. آنها که دوربین به دست به آنچه می گذشت، نگریستند، عکاسی کردند و تاریخ مستند یک سرزمین را در تصویرهای خود نشانند.

در این شماره، انبوهه عکس یکتایی از زندگی مردم در شهر ادلب در شمال سوریه داشتیم که هر چند عکاس آن با ماهنامه انسل هماوایی داشت، ولی یک خبرگزاری که در پیوند با عکس ها بود، بازتاب آنها را در ماهنامه انسل نپذیرفت و اینگونه، جای این گزارش ویژه، در این شماره خالی ماند، هر چند که با عکس های دیگری به آن پرداخته ایم.

در پایان از همه دوستانی که در شماره ۲۳ ماهنامه انسل، چیره دستانه و دوستانه با ما همکاری کردند، به ویژه هنرمندان خوبمان از استان های کردستان و کرمانشاه، سپاسگزاری می کنم.

ماهنامه انسل، رضا تجویدی، دی ۱۴۰۳



## پدر عکاسی جهان

### لویی داگر



لویی ژاک منده داگر (Louis-Jacques-Mandé Daguerre) هجدهم نوامبر ۱۷۸۷ میلادی در پیرامون شهر پاریس، در کشور فرانسه زاده شد. او یک دانشمند، هنرمند و عکاس برجسته بود که برای نوآوری شیوه ای در عکاسی در سال ۱۸۳۷، که داگراوتایپ نامیده شد، بسیار آوازه پیدا کرد. هر چند داگر، پیش تر از آن، در همکاری با "ژوزف نیسه فور نیپس" عکسی پدید آورده بود، ولی در شیوه داگراوتایپ، با سادگی بیشتری یک عکس همیشگی و پایدار ساخته می شد و بر پایه همین ویژگی، راه پدیده عکاسی به جهان هنر و نیز بازرگانی باز شد. با این همه، داگر، افزون بر آوازه اش در جهان عکاسی، در زمینه های هنر نقاشی، طراحی و صحنه آرایی تیاتر هم چیره دست بود و دستگاه ژرف نما در هنر نمایش (دیوراما)، ساخته دیگری از اوست.

نوآوری داگر در عکاسی، انجمن دانشمندان و نوپردازان فرانسه را شگفت زده کرد و همچنین از سوی انجمن هنرهای زیبای فرانسه ستایش شد. در دنباله این درخشش ها، دولت فرانسه، لویی داگرا را به همراه پسر ژوزف نیپس (چرا که نیپس در آن زمان چشم از جهان فرو بسته بود)، شایسته پاداش و دریافت دستمزد از دولت برای همیشه و تا پایان زندگی دانست. سپس این نوآوری فرانسوی به همراه شیوه نامه بکارگیری آن، از سوی دولت فرانسه به سران کشورهای جهان هدیه داده شد.

لویی داگر سرانجام در سال ۱۸۵۱ میلادی در سن ۶۴ سالگی دچار ایست قلبی شد و از جهان چشم فرو بست. امروز نام لویی داگر، یکی از ۷۲ نامی از شهروندان پراوازه فرانسوی است که بر روی سازه نمادین ایفل در شهر پاریس برای همیشه نقش بسته است.

## داگر اوتایپ و عکاسی



در میانه دهه ۱۸۲۰ میلادی بود که نیپس داشت به سختی و به تنهایی بر روی یک نوآوری تازه کار می کرد که آن ابزار، سرانجام "دوربین عکاسی" نام گرفت. او به این کامیابی دست پیدا کرده بود که عکس را بر روی گونه ای از قیر طبیعی پدیدار سازی کند. در این شیوه آغازین، نور برای زمان درازی به قیر طبیعی بازتاب داده می شد تا بخشی از قیر که نور خورده بود، سخت و سفت می شد و بخش های دیگر نرم می ماند که جداپذیر بود. سپس، لویی داگر به نیپس پیوست و آنها در همکاری با هم، این شیوه ماندگار کردن عکس را گسترش دادند، ولی هنوز نیاز به تابش دراز مدت نور، پذیرفتنی و دلخواه آنها نبود.

در سال ۱۸۳۳، به ناگاه نیپس درگذشت و لویی داگر در دنبال کردن این نوآوری تنها ماند. در این زمان بود که لویی داگر در اندیشه بهره گیری از بن مایه های دیگری که به نور حساسیت بالایی داشته باشند، افتاد و به سراغ دستاوردهای "یوهان هاینریش شولتز"، پزشک و دانشمند آلمانی رفت. در همین بررسی ها بود که او به ویژگی های ارزشمند نمک های نقره پی برد.

لویی داگر، یک تکه نازک مس که با گرد نقره، اندود شده بود را در برابر بخار ید گذاشت و با این کار، پاره ای از "یدید نقره" را ساخت که تا اندازه بسیاری به نور حساس بود و به آن واکنش خوبی نشان می داد. سرانجام، این پاره حساس به نور را در دوربین کار گذاشت و با آن عکس گرفت. هر چند که در آغاز هنوز به زمان نوردهی بسیاری نیاز بود، ولی، داگر بسیار زود پی برد که این واکنش نخستین به نور را می شود با فرآیندهای دیگری، به عکس آشکارتری دگرگون کرد. او سرانجام در این راه، به شیوه "داگراوتایپ" دست پیدا کرد.

لویی داگر، زمانی که به عکس نیمه آشکاری بر روی لایه نقره رسید، گفت: ای نور، سرانجام من تو را اسیر خودم کردم، ولی، اکنون باید نگذارم که پرواز کنی و از چنگ من بگریزی!"



## فن آوری های نوین و سازندگان دوربین های عکاسی

نسمی منصوروف @Nasmi Mansurov

# TECHNICAL PHOTOGRAPHY

And how technology is impacting photography  
and the camera industry

نسمی منصوروف زاده ازبکستان است. او در دانشگاه فناوری کلرادو در کشور آمریکا، دانش آموخته است و بیش از ۲۵ سال است که در آن کشور زندگی و کار می کند. او در بیشتر این سالها، سرگرم کار در زمینه فناوری رایانه ای بوده است. سال ۲۰۰۸ میلادی بود که تارنمای [Photographylife.com](http://Photographylife.com) را راه اندازی کرد و درست چند سال پس از آن، در سال ۲۰۱۵، از دیگر کارهایش دست کشید تا همه زمان و توان خود را بر روی درونمایه همین تارنما بگذارد. امروز نسمی منصوروف یک عکاس و درون مایه ساز چیره دست است که همه زمان خود را ویژه همین پیشه کرده. هر چند که همه گونه های گوناگون دوربین را آزموده است ولی بیشتر با دوربین های نیکون و فوجی کار می کند. دوربین های ویژه اش نیکون های بدون آینه Z6 و Z7 و نیز فوجی فیلم های GFX 50S و X-H1 هستند.



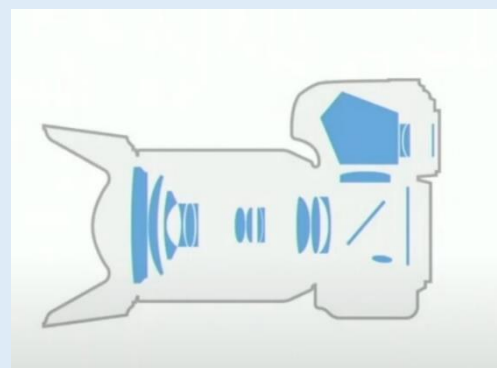
## دگرگونی ها در فن آوری در پیوند با دوربین ها:

- دوربین های پانوراما جای خود را به نرم افزارهای پانوراما ساز داده اند.
- دوربین های فیلمبرداری وابسته به ویدیو، جای خود را به فیلمبرداری 4K یا کیفیت های دیجیتال بالاتر داده اند.
- لنزهای tilt-shift با نرم افزارهای فوکوس انباشته و ابزارهای نرم افزاری دیگر، جایگزین شده اند.
- فیلترهای GND با نرم افزارهای درهم آمیزی نور در عکس و نیز ماسک های ساماندهی نور، دیگر بدون کارایی شده اند.
- فیلترهای ND کنار رفته اند، چون نرم افزارهای میانگین ساز نور در عکاسی، همان کار آنها را انجام می دهند.
- فیلترهای UV، دیگر بخشی درونی در هر دوربینی شده اند.
- دیگر فیلترها، مانند گرم کننده نور، ستاره و فیلترهای رنگی، جای خود را به نرم افزارهای ویرایش عکس داده اند.
- دیگر نیازی به ابزار شاترزن خودکار نیست، چون درون بیشتر دوربین ها، زمان سنج خودکار گذاشته شده است و یا ابزار دیرکرد عکاسی، توانایی EFCS و یا همه آنها با هم.
- ابزارهای دورسنج با توانایی های درونی دوربین ها، دیگر کارایی ویژه ای ندارند.
- لرزش گیرهای جداگانه که بر روی سه پایه بسته می شدند، امروزه با فن آوری IBIS و OIS و یا ترکیب هر دو آنها، دیگر بی کاربرد شده اند.

## دوربین های بدون آینه در برابر دوربین های DSLR

الف: آنچه برای دوربین های DSLR کاستی به شمار می آید:

- اندازه و بزرگی بدنه که تا اندازه بسیاری برای داشتن آینه و منشور درون آن است.
- وزن بالا
- نیاز به تپانچه آینه
- سرعت فریم ها، کرانه مند است و تا اندازه ای بیشتر نمی شود.
- هزینه ساخت و نگهداری بالاتری دارند.
- در چشمی آنها، پیش نمایش زنده از عکس دیده نمی شود.
- در شناسایی فازهای نوری، به اندازه نیاز تیزنگری ندارند. (این به آینه دوم که یک گونه از حسگر نور است و نیز کالیبره بودن لنز باز می گردد).

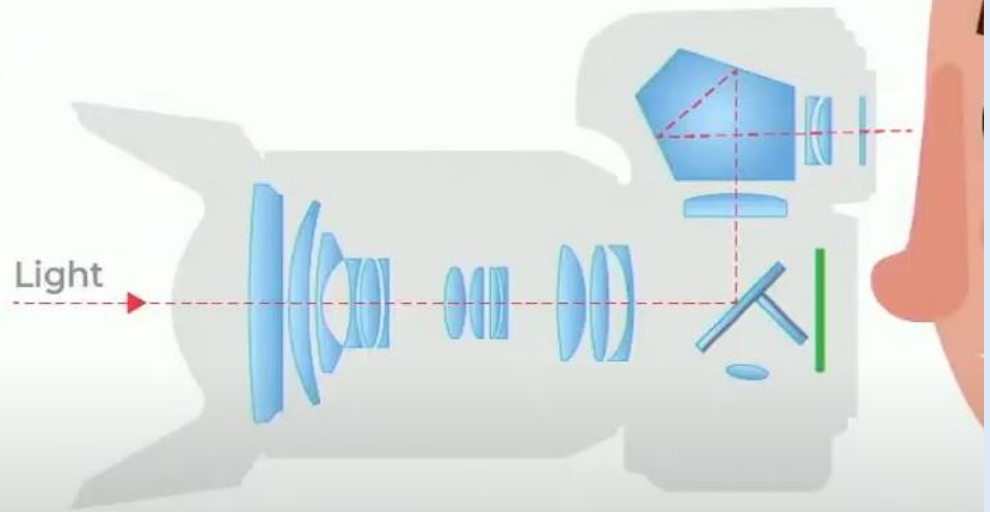


ب: برتری های دوربین های بدون آینه

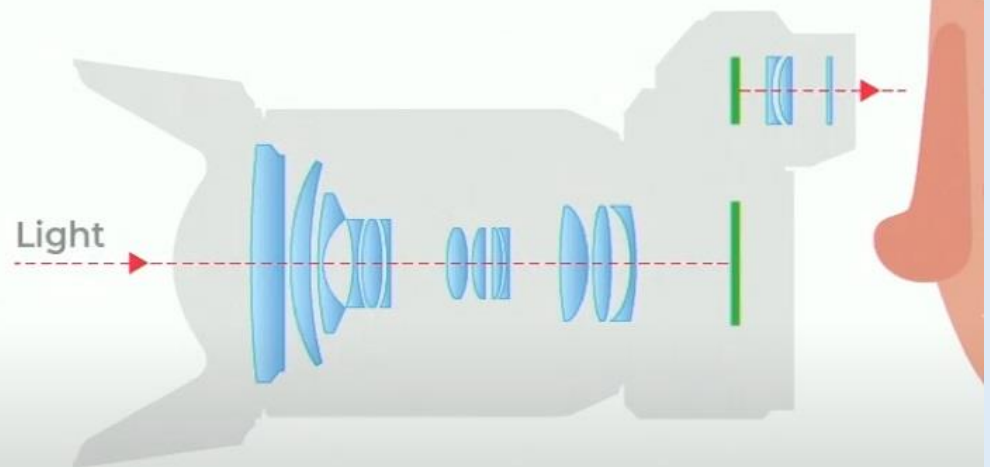
- اندازه کوچک تر و وزن کمتر
- نزدیکی بیشتر لنز به حسگر که آشکاری بیشتر عکس و شارپ بودن را شدنی تر می کند و نیز اکنون می شود بر روی ساخت لنزهای تازه ای کار شود که پیش از این شدنی نبود.
- برای آنکه آینه و تپانچه ای در کار نیست، بخش هایی که نور از آنها می گذرد کم و نیز صدا در هنگام عکاسی کمتر است.
- میزان لرزش در دوربین های بدون آینه بسیار کمتر است.
- کرانه مندی FPS (شمار فریم ها در یک ثانیه) تا اندازه فزاینده ای بهبود پیدا کرده است.
- هزینه ساخت و نگهداری کمتری دارند.
- پیش نمایش زنده در چشمی دوربین یک برتری برای آنها است.
- تک بودن حسگر در آنها برتری است.
- EVF (چشم انداز یاب الکترونیک): آشکاری بهتر، فوکوس گزینشی بهتر، دید بهتر در چشمی در نور کم، نزدیک نمایی دیجیتال در چشمی، تندرستی بهتر چشم در چشمی در برابر درگیری با نور



# DSLR CAMERA



# MIRRORLESS CAMERA





شناسایی چهره و آشکارسازی خودکار در دوربین های بدون آینه بسیار بهتر و کارسازتر است.





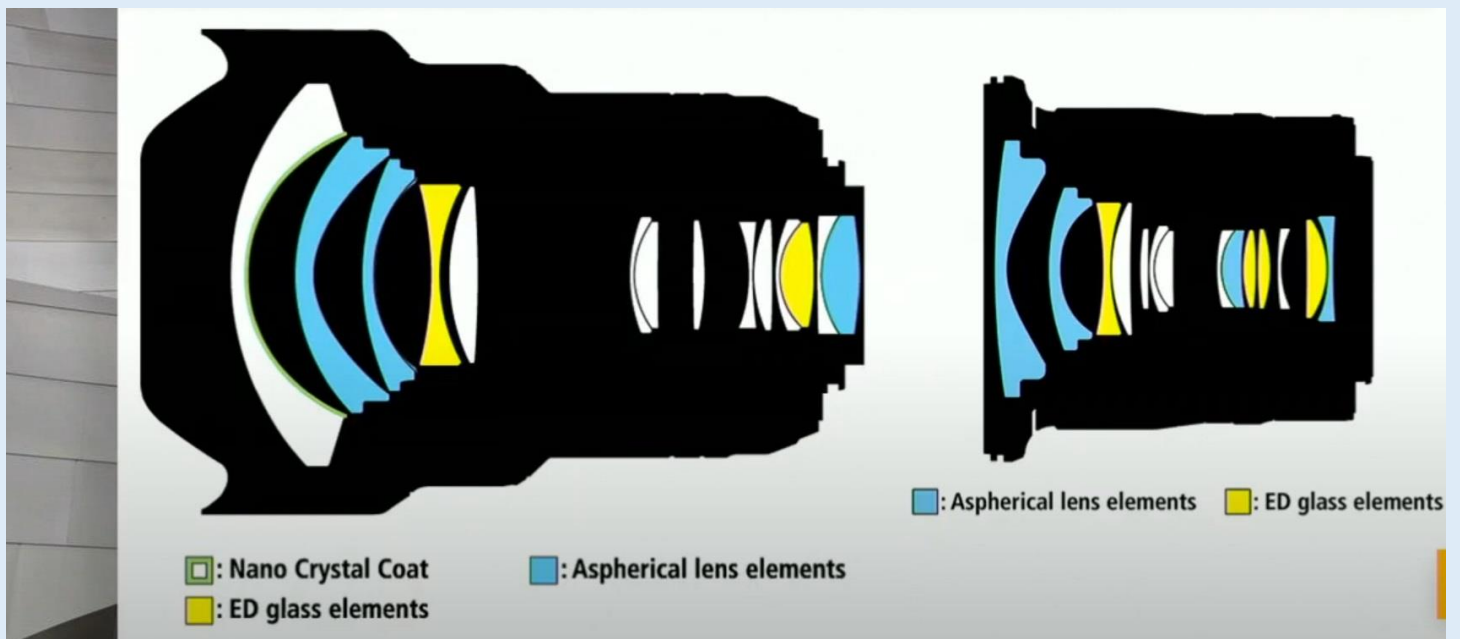
## پ- کاستی های دوربین های بدون آینه

- کندی EVF (چشم انداز یاب الکترونیک) در آشکار سازی سوژه و واکنش ها
- سستی در پردازنده فازهای نوری
- سستی در الگوی نقطه های سرخ در پیوند با حسگر دوربین
- شدنی نبودن بکارگیری لنزهای تله مانند ۴۰۰ و ۶۰۰ میلیمتری بر روی دوربین های بدون آینه! (برای همین است که در عکاسی ورزشی این دوربین ها هنوز کاربردی پیدا نکرده اند.)
- آشکار سازی خودکار در واکنش های پر سرعت، به درستی کار نمی کند.
- کنتراست بر روی چشمی چندان خوب نیست.
- از آنجا که همه چیز در دوربین های بدون آینه الکترونیکی است، توان باتری آنها بسیار زود به پایان می رسد.
- آشکار سازی خودکار (فوکوس خودکار)، دنباله دار بودن و پیگیری سوژه در جنبش را به خوبی انجام نمی دهد.

## چرا دوربین های بدون آینه در آینده پیشرفت بسیاری خواهند کرد؟

- فن آوری نوین هرگز از پیشرفت باز نمی ماند.
- چون سبک، کوچک و چابک هستند، پس هواخواه بسیار و بازار خوبی خواهند داشت.
- لنزهایی که برای آنها طراحی می شود، کارایی بسیار بالایی خواهند داشت. (آشکار سازی، کیفیت تصویر بالا)
- لنزهای دوربین های بدون آینه، توانایی آن را خواهند داشت تا دهانه دیافراگم بازتری مانند f0.95 داشته باشند.
- چون آینه در راه گذر نور نیست، لنز به حسگر نزدیک تر است.
- آشکار سازی مکانیکی در دوربین های بدون آینه جای خود را به آشکار سازی الکترونیکی داده است که توانایی های تازه و بسیاری به دوربین می افزاید.
- سازندگان برجسته دوربین ها در جهان، برای ساخت دوربین های بدون آینه، برنامه ریزی های آینده نگرانه ای دارند.

## NIKON F 14-24 VS NIKON Z 14-30



کدام درست است و کدام نادرست؟

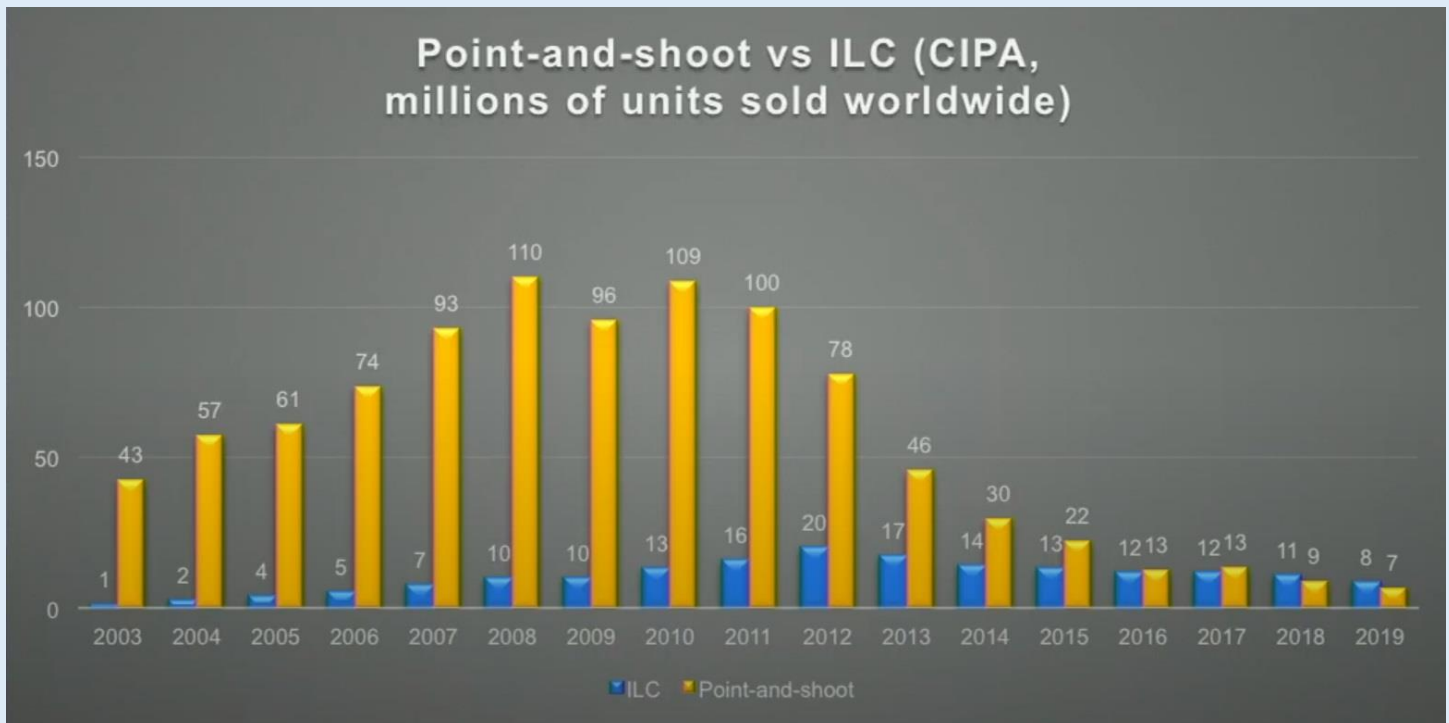
الف: دیگر دوره دوربین های DSLR به پایان رسیده است.

ب: دوربین های DSLR هیچگاه جای خود را به دوربین های بدون آینه نخواهند داد.

پاسخ: نیازی به ایستادن در چنین جایگاه های سرسختانه ای در هر دو سوی این گزاره نیست.

چیزهایی که دور از ذهن نیست که به زودی در جهان عکاسی رخ دهند:

- نیکون و کنون دیگر ساخت دوربین های DSLR مدل APS-C (Advanced Photo System type-C) را برای شکست در لنزهای ویژه آنها کنار می گذارند. بنابراین، دوربین های APS-C برچیده می شوند؛ ولی، تا ۵ سال آینده هنوز دوربین های فول فریم DSLR ساخته می شوند و پس از آن، تنها پشتیبانی از آنها دنبال خواهد شد، چرا که به راستی این دوربین ها هنوز در بازار هواخواه بسیاری دارند و نیز، روند پذیرش دوربین های بدون آینه، بسیار آهسته رخ داده است.
- بازار دوربین های دست دوم DSLR و لنزهای آنها گرم خواهد شد. که برای کسانی که می خواهند دوربین DSLR با بهای ارزان تری بخرند، خبر خوشی است، ولی، برای آنها که می خواهند بفروشند و بروند به سوی بدون آینه ها، خبر بدی است.



تراز جهانی فروش دوربین های فشرده Compact که Point and Shoot خوانده شده اند، در سنجش با دوربین هایی که جایگزینی لنز در آنها شدنی است Interchangeable Lens Camera با کوتاه سازی ILC

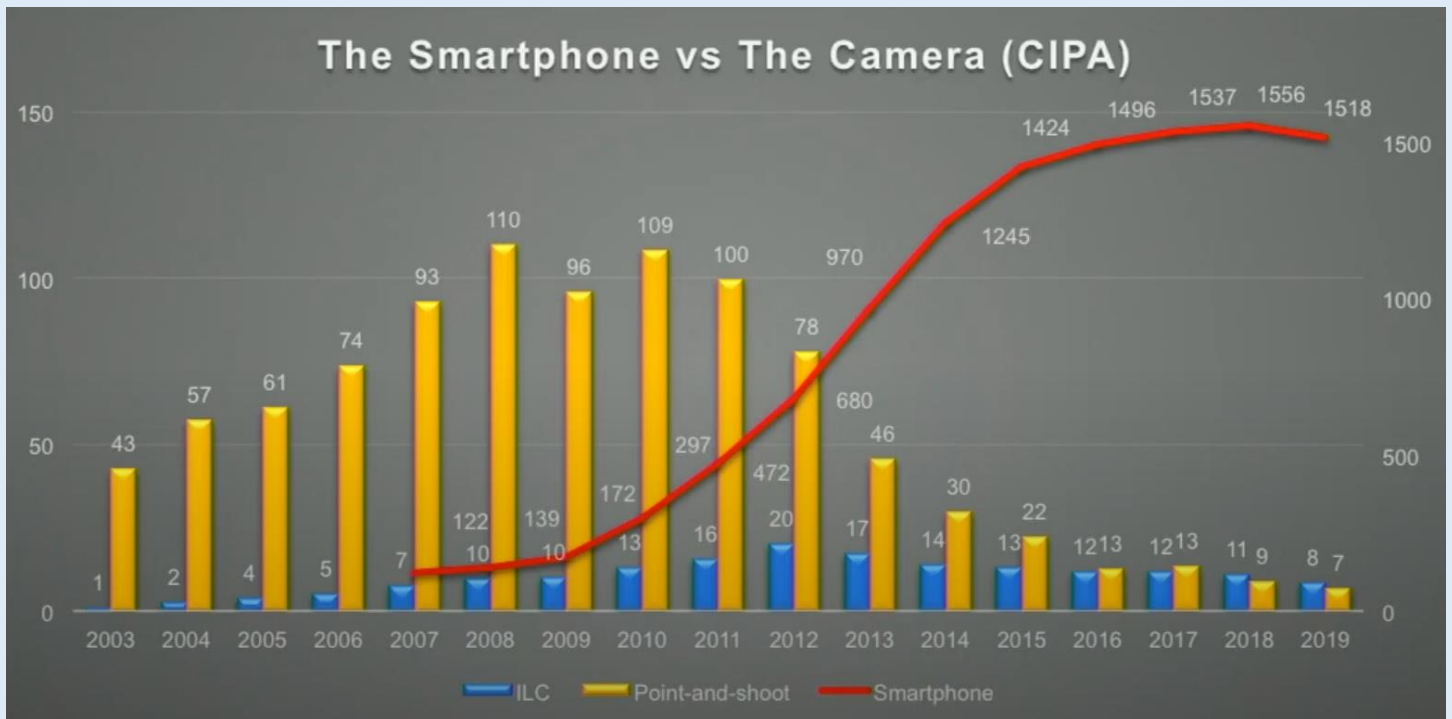
همانگونه که در نمودار دیده می شود، در سالهای نزدیک تر، تراز فروش دوربین عکاسی در جهان بسیار کاهش پیدا کرده که برجسته ترین چرایی آن، پیشرفت دوربین های عکاسی در گوشی های همراه است.

## دوربین های گوشی های همراه در برابر دوربین های ویژه عکاسی

دوربین های گوشی های همراه با جهان سازندگان دوربین های عکاسی چه کرده اند؟

- دوربین های عکاسی کوچک خودکار (کامپکت ها) را از میان برداشته اند.
- کار دوربین ها با جداره های سخت و ویژه یا پایدار در آب را با سادگی بیشتری انجام می دهند.
- نیاز به دوربین های کوچک توی دست مانند GoPro را برداشته اند.
- دوربین های DSLR ساده تر را از رده خارج کرده اند.
- حسگرهای ASP-C را از رده خارج کرده اند.
- دوره دوربین های فیلمبرداری دستی را به سر آورده اند.
- پشتوانه برداری از عکس در "هارد دیسک" را با فضای ابری در تارنما، جایگزین کرده اند.

خبر بد برای سازندگان دوربین های عکاسی آن است که دگرگونی های به دست آمده با دوربین گوشی های همراه تازه آغاز یک پروسه پیشرفته و دنباله دار است.



این نمودار روند افزایشی فروش گوشی های همراه در برابر روند کاهشی فروش دوربین های عکاسی را نشان می دهد.



## ■ Smartphone vs Camera R&D

### ■ Who's Got the Money:

#### ■ Camera Manufacturers: \$111 Billion Market Capitalization

- Nikon: \$3.96 Billion
- Canon: \$26.2 Billion
- Sony: \$80.8 Billion

#### ■ Smartphone Manufacturers: \$3.75 Trillion Market Capitalization

- Apple: \$1,370 Billion
  - Google: \$1,020 Billion
  - Microsoft: \$1,358 Billion
- Ratio: 1/34

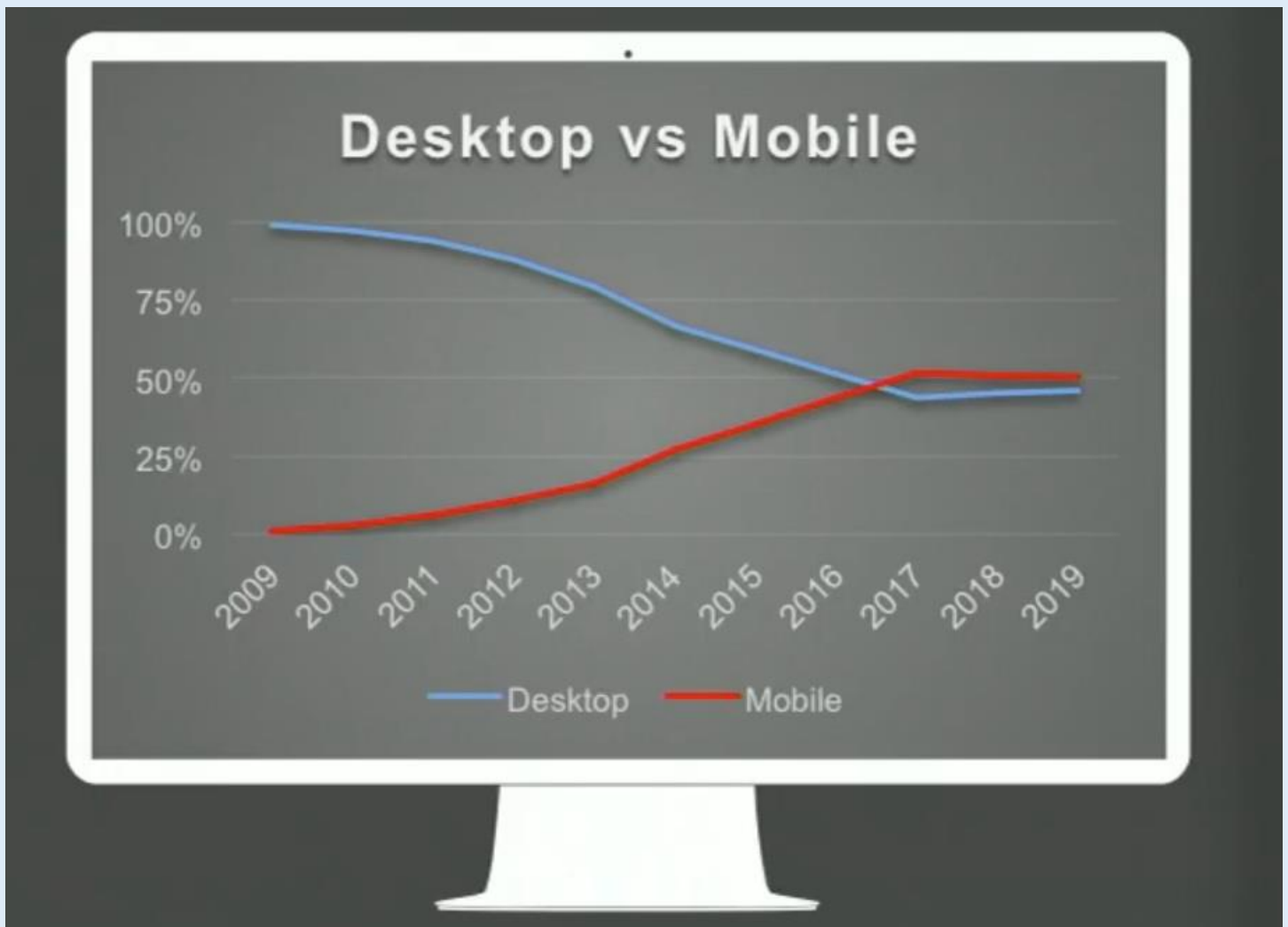
سنجش فروش سازندگان گوناگون دوربین های عکاسی و گوشی همراه در سال ۲۰۲۰ میلادی به دلار

چرا خریداران، دوربین های گوشی همراه را به دوربین های عکاسی برتری می دهند؟

- دوربین های عکاسی نیاز به ساماندهی آغازین دارند و به سادگی دوربین های گوشی همراه کار نمی کنند.
- فرستادن عکس از دوربین های عکاسی به تارنما به سادگی و تندی که در گوشی همراه دیده می شود، نیست.
- دسته بندی عکس ها و ویدیوهای گرفته شده در گوشی همراه بهتر انجام می شود.
- به سادگی با نرم افزارهای درون گوشی های همراه می شود عکس های گرفته شده را ویرایش کرد.

**به یاد داشته باشیم که آدم ها، ابزاری را که کار را به سادگی بیشتری انجام می دهد، برتری می دهند.**

- فن آوری های ویژه ای که در گوشی های همراه بکار گرفته شده است، مانند: رزولوشن بالا، دوربین در پشت و جلو، سامانه های هوشمند در کاهش لرزش و ویرایش نور و رنگ بهتر عکس گرفته شده، کارکرد بهتر در نور کم، فن آوری های سرخودی مانند HDR، شدنی بودن گزینش جلوه های ویژه مانده بوکه کردن عکس، کارایی چندین لنز، از باز تا بسته و دورنما در آنها، بکارگیری نوین ترین فن آوری ها، همچون فیلم برداری 8K، هوش نرم افزاری در ویراستن عکس، ساخت عکس های سه سویه 3D، راستین سازی افزوده (افزودن بن مایه های راستینی که می توانستند باشند ولی دیده نمی شوند مانند ماه و ستاره ها در آسمانی که چندان آشکار نیست).



گوشی های همراه در برابر رایانه ها:

- در درازای ۱۰ سال گذشته کاربرد رایانه ها بیش از ۵۰٪ کاهش داشته است که نشانه های از کارایی گوشی های همراه در این زمینه است. از سال ۲۰۱۷ و پس از آن، بازار رایانه، سراسر به بازار گوشی های همراه باخته است.
- در درازای همین ۱۰ سال، بازار گوشی های همراه به تندی، گسترده شده است تا جایی که از همه ابزار الکترونیک پیشی گرفته.
- در این میان، شبکه های اجتماعی نیز کارسازی بسیاری در پیشتاز شدن گوشی های همراه داشته اند.

در آینده چه خواهد شد؟

- گوشی های همراه چیرگی خود را در جهان داده ها دنبال خواهند کرد.
- با گذشت زمان، تبلت ها جایگزین رایانه ها خواهند شد.
- "شبکه های اجتماعی" همچنان چیره و گسترده خواهند بود.

## سازندگان دوربین های عکاسی چه راهکارهایی در پیش رو دارند؟

- باید از حسگرهای بزرگ، کیفیت عکس و فیلم بسیار بالا و نیز طراحی بهتر بدنه در دوربین های خود بهره ببرند.
- نرم افزارهای عکاسی و فیلمسازی را گسترش دهند، آنها را ساده تر، ارزان تر و کاربردی تر کنند.
- پس از گسترش دوربین ها و نرم افزارها، اکنون کوشش کنند تا دستاوردهای تازه را به همگان بشناسانند و درباره آن آگهی رسانی کنند.
- سازندگان دوربین دو راه بیشتر در پیش رو ندارند، یا به سرنوشتی مانند کداک دچار شوند و یا کوشش کنند تا از نوین ترین فن آوری ها در کار خود بهره ببرند.
- بازار را موشکافی کنند و چرایی پیروزی گوشی های همراه در جهان داده ها را بدانند؛ سپس از آموزه های پژوهش ها بهره ببرند.
- کوشش کنند تا به نیازمندی هایی که در جهان شبکه های اجتماعی هست، پاسخ دهند و این زمینه برجسته را در ساخته های خود در نگر بگیرند.

پرسش: آیا سازندگان دوربین های عکاسی به عکاسان چیره دست ولی ناتوان در بازاریابی بیشتر نیاز دارند و یا به عکاسان تازه کار ولی توانمند در بازاریابی؟ شما چه فکر می کنید؟

پاسخ ما این است: به آمیخته ای از هر دو آنها!



عکس: نسیمی منصوروف، ترکیه



## هنگامه ای در پارک شهر لاهیجان

عکس: شب‌نم ملکی



# بررسی عکس های یک تازه کار کاری از جرد پولین



این عکس با یک دوربین کنون 6D، همراه با لنز EF 75-300mm f4.5 گرفته شده است زمانی که فاصله کانونی بر روی ۱۲۰ میلیمتر و سرعت شاتر ۱/۲۵۰، اندازه دیافراگم ۴/۵ و ای اس او ۶۴۰۰ بوده اند.

درباره نوردهی باید گفت که برای یک عکس ساده و داستانگو از یک رویداد مانند این خوب است، چرا که در چنین جایگاهی که تا اندازه زیادی تاریک است و تنها با نورپردازی های روی پهنه نمایش، روشنایی و رنگ نوری سراسر ناپایداری به دست آمده است، سامان دهی نور در دوربین، کار بسیار سختی است و چه بسا، کاستی ها در نوردهی در گام ویرایش هم از بین نخواهند رفت، برای نمونه، نویزهایی که در پشت زمینه و بخش تاریک تر عکس دیده می شوند! برای عکاسی در چنین جاهایی، یک راهکار آن است که سامان دهی های دوربین را بر روی خودکار یا نیمه خودکار بگذارید تا دگرگونی های دنباله دار نور و رنگ ها، به دست خود دوربین شناسایی و ساماندهی شوند.

Daniela Muenk - Daniela\_21.JPG  
1/400 sec at f/5.6, ISO 400  
Canon EOS 6D + 300 mm (EF75-300mm f/4-5.6)



این عکس با یک دوربین کنون 6D همراه با لنز EF 75-300mm f4.5 گرفته شده است زمانی که فاصله کانونی بر روی ۳۰۰ میلیمتر و سرعت شاتر ۱/۴۰۰، اندازه دیافراگم ۵/۶ و ای اس او ۴۰۰ بوده اند.

عکس خوبی از کار درآمده است. خرده ای که بر آن می شود گرفت، کناره های دانه دانه شده و پخش شده تیره ای هست که در پشت زمینه دیده می شوند (عکس دچار کج نمایی رنگی (chromatic aberration) شده است)، این کجی بازمی گردد به توانایی پایین لنز بکار رفته برای عکاسی. به هر سوی، یکی از سستی های لنزهای ارزان در سنجش با لنزهای کیفی و گرانبها، همین جاها آشکار می شود. این عکس اگر در ویرایش سیاه و سفید شود و کنتراست آن بیشتر بشود، بهتر می شود، چرا که رنگ بن مایه کارسازی در آن نیست. به هر سوی، تنالیته نور، زاویه دید خوب، خط ها و پیش زمینه در این عکس، نیرومندی های آن به شمار می روند.

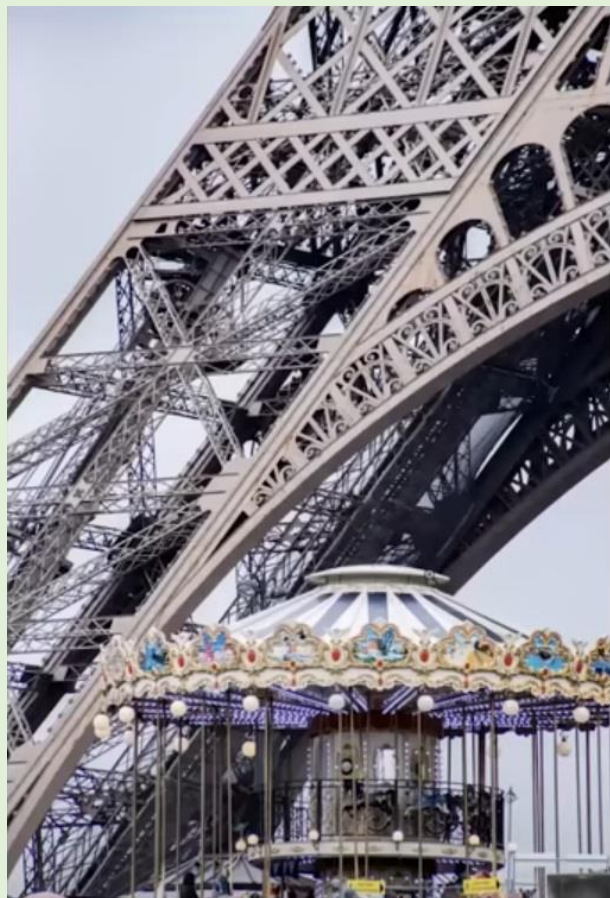




این عکس با یک دوربین کنون 6D همراه با لنز EF 75-300mm f4.5 گرفته شده است زمانی که فاصله کانونی بر روی ۲۳۰ میلیمتر و سرعت شاتر ۱/۶۰۰، اندازه دیافراگم ۱۰ و ای اس او ۴۰۰ بوده اند.

این یک عکس بسیار خوب است. بگذارید در همین آغاز بگویم که گزینش اندازه دیافراگم ۱۰ برای عکاسی این عکس، بسیار هوشمندانه بوده و همین در خوب شدن عکس، بسیار کارسازی داشته است. می پرسید چرا؟ خوب! شما نمایی از دیرینکده لوور پاریس را دارید که سه لایه در ژرفای گوناگون در آن است (مجسمه، هرم شیشه ای و ساختمان دیرینکده) و می خواهید همه آنها به خوبی در عکستان آشکار باشند. در این عکس هم زاویه دید و هم سوپیه خط ها بسیار خوب هستند. رنگ در آن، بن مایه ای نیرومند است، چنانچه اگر سیاه و سفید بشود، بسیار از زیبایی آن کاسته می شود. کنتراست نرمی هم که دارد، هماهنگ و خوب است و به هیچ سوی، نیازی به افزایش کنتراست در آن نیست.

این عکس در دسته عکس های جانما (LANDMARK) شمرده می شود و من آن را چندان دوست ندارم، چرا که به نگر می آید که بیش از اندازه برش خورده است. باز هم در این عکس، آن پخش شدگی رنگ که از کیفیت پایین لنز و کج نمایی رنگ، پدید آمده است، دیده می شود. با این همه، اگر این عکس با یک لنز بسیار خوب هم گرفته شده بود، باز ترکیب بندی و برش بیش از اندازه در آن، پذیرفتنی نبود.



این عکس برهنه است، می خواهم بگویم که ای کاش چیزی در آن بود که داستانی برای گفتن داشت. برای نمونه یک دختر و پسر جوانی که توی یکی از اتاقک ها دلبری می کردند، آن زمان بود که تماشای با دیدن عکس می توانست ده ها داستان از این دلدادگان برای خودش در بیاورد و عکس داستان گو می شد و دست کم، چیزی برای گفتن داشت.





Daniela Muenk - Daniela\_29.JPG  
1/1250 sec at f/4.5, ISO 125  
Canon EOS 6D + 40 mm (EF24-85mm f/3.5-4.5 USM)



این عکس، در آستانه یک عکس خوب شدن می توانست باشد که اکنون نیست، راستش را بگویم، عکس خوبی نیست! چرا؟ برای درخت و آن سازه فلزی که در دید هستند و بن مایه هایی آزار دهنده ای در ترکیب بندی به شمار می روند. عکاس آنها را در ترکیب بندی گذشته ولی به هیچ سوی یاری دهنده کار او نبوده اند! نکته خوب در این عکس، ریزه کاری های زیبای معماری ساختمان ها است. پس بهتر بود تا زاویه دید را جابجا کرد و از زاویه بهتر و با ترکیب بندی دیگری از این معماری زیبا، عکس گرفته می شد. همانا، در ترکیب بندی پیشنهادی، بهتر است به آن نمای پرخیزاب (موج دار) پایین که گویی جایگاه خودرو است، بیشتر پرداخته می شد.

این عکس در ویرایش هم جای کار بسیاری دارد. باید تن رنگ ها، سرشار تر شوند تا نمود آسمان آبی و ساختمان ها بیشتر شوند. همچنین، کنتراست در این عکس کم است و نیاز به افزودن دارد.





## عکسی که تاریخی شد

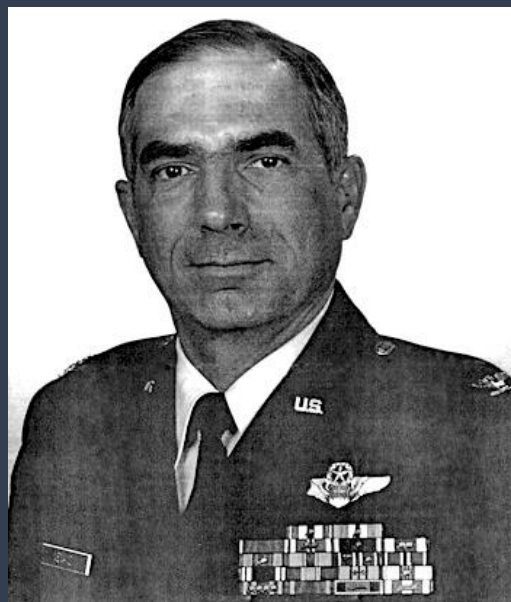
### جرالد ونانزی، افسر نیروی هوایی آمریکا که به چنگ ویتنامی ها افتاد

عکس (برگ پیشین) در نگاه نخست، بیننده را شگفت زده می کند. دختر-سرباز بسیار جوانی از میان جنگجویان ویتنام شمالی، یک سرگرد نیروی هوایی کشور آمریکا را دستگیر کرده که او تازه از هواپیمای آسیب دیده اش به بیرون پریده و به زمین رسیده است. سرباز جوان تفنگ کهنه ای را که در دست دارد به سوی بازداشتی نشانه رفته تا بی دردسر او را به نیروهای خودی برساند. زن بودن و جوانی بیش از اندازه سرباز ویتنامی و سپس چهره ناهنجار افسر آمریکایی با آن ابزارها روی چهره اش، هر دو اینها، بن مایه هایی هستند که شگفتی این عکس را آفریده اند! چنانچه، برای بیننده این پرسش پدیدار می شود که این کودک با تفنگ توی دستش چرا آنجاست و دارد چکار می کند؟ پس اکنون زمان آن است که به سراغ پاسخ این پرسش هم برویم:

مردی که در عکس دیده می شود، جerald ونانزی افسر ناوبری نیروی هوایی کشور آمریکا، زاده سال ۱۹۴۴ میلادی در ایالت نیوجرسی است. او در سال ۱۹۶۵ به ارتش آمریکا پیوست و یک سال پس از آن در جایگاه کارشناس ناوبری هوایی، آموزش های جنگی خود را به پایان رساند. در سال ۱۹۶۷ از سوی ارتش به آسیا فرستاده شد و در آنجا، سرگرم انجام کارهای ویژه اش شد. در همان سال بود که در زمان انجام یک پرواز شناسایی بر فراز خاک ویتنام شمالی در میانه جنگ ویتنام، هواپیمای او با شلیک گلوله های دشمن آسیب دید و در آستانه سرنگونی قرار گرفت.

سرگرد جerald ونانزی ناگزیر شد تا پیش از بازگشت هواپیما به خاک نیروهای خودی، از آن به بیرون پریده تا از مرگ، جان به در برد؛ ولی هنگامی که با چتر به زمین فرود آمد، به دست یک دختر جوان ویتنامی دستگیر شد. او پس از آن، به درازای ۲۰۰۵ روز در بند مبارزان ویتنام شمالی گرفتار ماند تا سرانجام در ماه مارس ۱۹۷۳ و پس از پایان جنگ، سرانجام از زندان آزاد شد و به کشور آمریکا بازگشت.

او پس از آزادی، در نیروی هوایی ارتش سرگرم کار شد و در سال ۱۹۹۰ میلادی با رده سرهنگی بازنشسته شد. سرهنگ جerald ونانزی اکنون زنده و سرگرم گذران دوران بازنشستگی خود در آمریکا است.



## چشم پزشکی که سرنگون شد بشار اسد



خانواده اسد در سالهای آغازین دهه هفتاد میلادی

بشار سومین فرزند خانواده، پس از خواهرش بشرا و برادش باسل بود که در سال ۱۹۶۵ میلادی زاده شد. پدرش حافظ اسد و مادرش انیسه مخلوف بودند.

زمانی که بشار چشم به جهان گشود، خاورمیانه در تب و تاب گونه پرننگی از دل‌بستگی های ملی گرایی میان کشورهای عربی بود و از همین رو، مصری که در دوران جمال عبدالناصر به سر می برد، پیمان همدلی با سوریه بسته بود، ولی سرانجام این حزب بعث سوریه بود که این همدلی را کنار گذاشت و آهسته و پیوسته فرمانروایی خود را بر سراسر کشور سوریه استوار کرد.

چیزی که حافظ اسد، پدر این خانواده را نیرومند کرده بود، راه یابی او به بالاترین رده های ارتش سوریه بود که به علوی بودن او پیوند شایسته ای داشت. از آنجا که علوی های سوریه از تهیدست ترین مردمان سوری تبار بودند، پیوستن به ارتش را برای گذران زندگی و پیشه ای برای درآمدزایی بر می گزیدند و این چنین بود که در سازمان ارتش، پرشماری و فزونی یافتند و رده های بالای آن را هم از آن خود کرده بودند.





بشار اسد هنگام درس آموزی در دانشگاه چشم پزشکی در لندن

سال ۱۹۸۸ میلادی بود که بشار اسد آموخته های خود در دانشکده پزشکی در سوریه را به پایان رساند و از آن پس در جایگاه پزشک ویژه در یک بیمارستان وابسته به ارتش در پیرامون شهر دمشق سرگرم کار شد. درست چهار سال پس از آن، در سال ۱۹۹۲ میلادی به دانشگاه چشم پزشکی وسترن در لندن رفت تا در رده ای بالاتر و در رشته ویژه چشم پزشکی درس بخواند. دوستان بشار اسد در این دانشگاه، او را دلداده و دیوانه دو چیز یاد می کنند: یکی دانش رایانه ای (IT) و دیگری آهنگ های فیل کالینز.

بشار در همان دوره دانشجویی در لندن بود که با اسما الاخرس آشنا شد. اسما یک دختر سوری، زاده شهر حمص بود که همزمان با بشار، در لندن دانش رایانه ای می آموخت، او سپس در دانشگاه هاروارد هم پذیرفته شد، ولی پیوندش با بشار اسد، راه زندگی او را سراسر دگرگون کرد.

در سال ۱۹۹۴ میلادی درست ۶ سال پیش از مرگ حافظ اسد، باسل، برادر بزرگ بشار در یک رخداد رانندگی، جانش را از دست داد و اینگونه بود که بشار و همسرش اسما به برای آماده سازی زمینه های جایگزینی فرمانروایی پدر، به دمشق فراخوانده شدند.

هر چند که در سال ۲۰۰۰ میلادی و با آغاز کار بشار اسد در جایگاه فرمانروای نخست در سوریه، او به دگرگونی رویه های سیاسی پرداخت و کوشش نمود تا با دادن آزادی های بیشتر به

مردم سوریه، پیوند خود و دولت را با مردم بهبود بخشد، ولی این دگرگونی امیدوار کننده یک سال بیشتر به درازا نکشید و گسست پیوند دولت و مردم بیشتر از گذشته هم شد تا جایی که سرانجام در آخرین ماه پاییز امسال، او کشور سوریه را به نیروهای روی در رویش، وانهاد و به کشور روسیه گریخت.





## گزارش عکس

زندگی آوارگان سوری در گستره جهان



زندگی را به من برگردانید!

















بخش نگاره سازی

کاری از جمال رحمتی



J A M A L



# گفتگوی ویژه ماه با یک هنرمند

## جمشید فرجوند فردا



عکاس خوب کسی است که بداند از چه چیزی نباید عکس بگیرد.

جمشید فرجوند زاده سال ۱۳۴۰ خورشیدی در شهر بیجار در استان کردستان ایران است. او در رشته نقاشی در دانشگاه هنر تهران کارشناسی گرفت و سپس برای کارشناسی ارشد به رشته عکاسی گرایش پیدا کرد. امروزه او همچون یکی از عکاسان کهنه کار و پرکوشش در ژانر مستند در ایران و به ویژه پیرامون بافت اجتماعی و با رویکردی همسو با مردم نگاری در استان کردستان در باختر ایران شناخته می شود. تا کنون عکس های او در نمایشگاه های بسیاری به نمایش درآمده اند و در همآوردی ها و جشنواره های پرشماری در جایگاه عکس برتر برگزیده شده اند.

در این شماره از ماهنامه انسل گفتگویی ویژه با او داشته ایم که در اینجا می خوانید:

زمانی که سرگرم دیدن کارهای هنری شما بودم، در کنار عکس هایی که گرفته بودید، چیزی که من را بسیار شگفت زده کرد و برایم دلپذیر بود، دیدن کارهایی تندیس گونه ای بود که با سنگ ریزه های کوچک و یا تکه های نان ساخته بودید. گزینش رنگ این تکه ها و شیوه کنار هم چیدن آنها، بگونه ای که آنچه در اندیشه داشته اید همه، به درستی در کنار هم نقش بسته اند، نشانی از توان رویاپردازی و پیاده سازی اندیشه های هنریتان است. می خواهم با این پرسش آغاز کنم که سرچشمه این توانایی و قریحه هنری در کجا بوده است و از چه زمانی، هنر، کاری دلخواه برای شما شد؟

بدون هیچ شک و تردیدی، دیدن گلهای قالی که مادرم می بافت، مرا شیفته کار هنری می کرد. در همان کودکی، نقشه قالی را برداشته و از روی آن شروع به خط خطی کردن می کردم. آن وقتها نمی دانستم که قرار است این کار به عشقی ابدی برایم تبدیل شود. سالها بعد با دیدن کسی که روی شیشه سینمای شهر کوچک بیجار (که خوشبختانه سینما داشت)، اسم فیلم ها را می نوشت، اشتیاقم به نوشتن هم شدت گرفت. خط نمی نوشتم، بلکه آن را طراحی می کردم. اینها همه سبب شده بود تا با وسایل دم دستی و ساده مانند برگ درخت و گیاه روی دیوار هم طراحی کنم، هر چند که طراحی هایی بسیار ساده و بی هدف بودند. در مدرسه در دوره راهنمایی، یکبار معلم هنری برای آنکه فکر می کرد که خط نوشته شده، دست خط من نیست، تنبیه ام کرد و مجبورم کرد تا همانجا و جلوی چشم همه بنویسم تا ثابت شود که این خط، خط خودم است و کار دیگری نبوده است؛ ولی بعدش او مرا تشویق به دنبال کردن آن و شرکت و درخشش در مسابقات مدرسه ای کرد و حتی من در دو سال متوالی به اردوی دانش آموزان برگزیده در رامسر رفتم. بعدها با شاگردی هنرمندهای همشهری همچون استاد مسعود نادرزاده در نقاشی و مرحوم اکبر فریدونی در خوشنویسی، هنرم بری تر شد. همین عشق بود که مرا به دانشگاه هنر کشاند تا به امروز که هنوز همان کودک سرخوش آغازین هستم.





در دانشگاه هنر، نخست رشته نقاشی را آموختید و سپس برای کارشناسی ارشد به سراغ رشته عکاسی رفتید، چه چیزی در عکاسی بود که شما به آن گرایش پیدا کردید؟

تکه های پازل زندگی من با خوشنویسی و روی بوم نقاشی کشیدن، کامل نمی شد؛ باید دنبال محبوب دیگری می گشتم. عکاسی را از سالها پیش از دانشگاه آغاز کرده بودم که بیشتر مستند اجتماعی و صد البته بیشتر از آن، عکاسی ورزشی بود. در دانشگاه با تشویق استادها و هم کلاسی هایم، به ویژه استاد کاوه گلستان که کارهایم را دیده بود، سبب شد تا نگاه را به عکاسی تغییر دهم و فعالیتیم را در این زمینه بیشتر کنم. سپس درخشش در چند جشنواره ملی، این جرقه را در من شعله ور کرد که انگار من هنر عکاسی را انتخاب کرده ام و یا اینکه عکاسی مرا برای خود برگزیده است و هنوز پاسخ آن را نیافته ام.

بگذارید به سراغ کارهای عکاسی شما برویم. به نظر می آید که بیشتر پشت زمینه و گاهی هم پیش زمینه، بن مایه های بسیار برجسته در ترکیب بندی عکس های شما هستند، از سویی دیگر، آشکار است که قاب در قاب، شگردی است که در ترکیب بندی دلبسته آن هستید، شما در جایی گفته بودید که یک هنرمند به جای آنکه بخواهد از دیگران رونوشت برداری کند، بهتر است کوشش کند تا راه و شیوه خودش را پیدا کند. اگر بخواهید ویژگی های شیوه خودتان در کار عکاسی را برای ما برشمارید، به چه چیزهایی اشاره می کنید که تا اندازه بسیاری، شناسه کار شما هستند؟

در آغاز در عکاسی به دنبال شکار لحظه ها بودم و با دوربینم به سفرهای بسیاری می رفتم، البته بیشتر در همان استان محل زندگیم، کردستان! و بی شک این استان با طبیعتی که دارد، آیین و رسوم گوناگونش و به ویژه مردمان کم نظیرش، معماری و جامه ها و تنوع لباس هاش و ... می تواند بهشت عکاسان باشد. راستش من به دنبال چیزهایی می گشتم که به سادگی به دست نمی آمدند و یا آنکه باید سالها در انتظار می ماندم تا آن را شکار کنم و بعدش هم آیا اجازه داشتم که از آن عکاسی کنم یا نه! آن وقت بود که با خودم فکر کردم که من و بسیاری کسان دیگر، وقت و پول خود را می گذاریم تا برویم و فیلمی ببینیم که تماما ساخته و پرداخته ذهن چند نفر است، حتی با وجود دروغ هایی که گفته می شود (برای نمونه هنرپیشه ها به دروغ زن و شوهر



یا برادر و خواهر به ما نمایش داده می شوند) ولی ما در دنیای فیلم به راحتی همه این دروغ ها را باور می کنیم. به این فکر افتادم که می شود در عکاسی هم از این قابلیت بهره گرفت. پس نباید منتظر می ماندم تا آنچه می خواهم رخ دهد، بلکه با این شیوه می شد همان ذهنیت هایم را عینیت بخشیم. ایده های بکارگیری آینه، قاب عکس، پشت زمینه های سیاه و قرمز و ... و سپس آمیخته کردن آنها با شکار صحنه و ساختن گونه ای از چیدمان صحنه آرایی شده، عکس هایی شدند که شما در پرسش به آنها اشاره کردید.

گونه ای از نگاه طنزآمیز در بسیاری از کارهای شما به خوبی دیده و پیدا می شود، چگونه می شود طنز و عکس را در هم آمیخت، بگونه ای که در فرجام، کار هنرمندانه باشد؟

بی گمان این به شخصیت و خلق و خوی من بر می گردد. باور دارم که به این شیوه می شود حرفهای بسیار جدی تری زد، البته اگر حرفی برای گفتن باشد. به نظر من در عکاسی به جز نگاه فردی، همه چیزهای دیگر را می شود آموزش داد و یا فرا گرفت. اگر به عکس هایم نگاه کنید، طنزهایم گاهی هم به سمت تلخی رفته اند که در آنها هم، آن حرفی که بوده است در لایه های زیرین عکس نهفته شده است.







آینه هم سوژه دیگری است که همواره دست مایه کار شما در عکاسی شده، آیا آینه برای شما کارکرد معنایی و مفهومی داشته است و یا تنها خواسته آید تا از ویژگی بازتابی آن در راه آفرینشگری در عکاسی بهره ببرید؟

همیشه دلم می خواست بدانم که یک عکاس پرآوازه هنگام گرفتن آن عکسی که بسیار معروف شده، چه حالی داشته و پشت دوربین چه گذشته است. سرانجام با بکارگیری ایده آینه تا حدی به این دو هدفم نزدیک شدم که آمیخته ای از همان دو نوع عکاسی است که به آنها اشاره کردم که هم دیدن پشت صحنه عکاسی است و هم خود صحنه ای که عکاسی شده است. به عبارتی سوژه و عکاس که پشت دوربین است، همزمان در عکس دیده می شوند. این ایده سبب شد تا بکارگیری آینه در عکاسی برایم جذاب شود و آن را در ایده های دیگری همچون زیستن در آینه به شکل دیگری، دنبال کردم.

عکاسی را با ورزش آغاز کردید، ولی زمانی پس از آن، دلبسته عکاسی در ژانر مستند اجتماعی شدید، آیا عکاسی ورزشی را برای گاهنامه ها و به عنوان یک پیشه انجام می دادید و یا از روی دلبستگی خودتان، در این ژانر عکاسی می کردید؟

خودم سالها فوتبال بازی می کردم و بسیار علاقه داشتم تا با شکار لحظه های غیر قابل تکرار در این ورزش، توان خودم را در عکاسی محک بزنم. عکاسی ورزشی و به ویژه فوتبال بسیار به من کمک کرد، چون در آن صحنه هایی غیر قابل تکرار رقم می خورد و نیز اینکه چه رخ می دهد، قابل پیش بینی نیست. خوشحالم که با یک تیر دو نشان زده ام. امروز، فوتبالیستی در استان کردستان نیست که عکسی که من گرفته ام در آلبوم عکسش نباشد و این برای من بسیار خوشایند بوده و هست. ای کاش دوباره چنین شرایطی فراهم می شد تا ساعت ها کنار زمین فوتبال بنشینم و لحظه ای ناب را ثبت کنم و کسی را خوشحال.

به نظر می آید که در عکاسی مستند، کودکان و رودرویی آنها با محیط پیرامون، سوژه ای است که بیشتر به آن می پردازید، زمانی، عکاسی مانند لوییس هاین، با دنبال کردن پیرنگ "کودکان کار" و بازتاب آن در جامعه آن روز کشور آمریکا، زمینه کنشگری های اجتماعی بسیاری را در پشتیبانی از حقوق کودکان فراهم ساخت. شما با چه انگیزه هایی عکاسی مستند اجتماعی را برگزیده آید؟



می توانم بگویم که کار عکاسی با کودکان بسیار لذت بخش است. آنها به راحتی خلوت خودشان و لحظه هایی که دارند را بدون هیچ نقابی با تو تقسیم می کنند. هر چند که انجام این کار به ظاهر راحت هم روانشناسی و چیره دستی خودش را می خواهد تا بتوانی وارد دنیای بی شایه پوله آنها شوی و بعدش هست که شاید بتوانی درباره این کودکان حرفی بزنی و مدافع حقی از آنها شوی! برای نمونه از کودکانی بگویی که در سن کم به کار کردن وادار شده اند و یا کودکانی که از همه چیز محرومند. بعضی از آنها حتی به مدرسه هم نمی توانند بروند. امیدوارم با عکس هایی که می گیرم، بتوانم کمکی، هر چند کوچک به این آینده سازان سرزمینم کرده باشم.



خرده ای که به برخی عکاسان مستند اجتماعی گرفته می شود آن است که با چیدمان و یا بازی گرفتن از سوژه ها، کوشش می کنند تا یک راستینه (واقعیت) را بازسازی کنند، همانا، که چنین کاری، افزون بر دست خورده کردن سوژه مستند کار، گاهی حسی از ساختگی بودن را در درون عکس هویدا می کند، شما تا چه اندازه با چنین شیوه هایی در عکاسی مستند اجتماعی همراهی هستید یا درباره آن چگونه می اندیشید؟

من خود عکاسی را هم یک دروغ بزرگ می دانم، حتی بزرگترین دروغ جهان. من با عکس صحنه ای را به تو نشان می دهم که تو را غمگین می کند، درحالی که در کنار همان، صحنه ای هست که می تواند تو را به شدت خوشحال کند و من آن را در کادر نیاورده ام. از یک درخت سوخته عکسی ارائه می کنم، درحالی که در کنار همان درخت، جنگلی بسیار سبز و زیبا هست. از خرابه ای عکسی به تو نشان می دهم، درحالی که در کنارش بناها و ساختمان های شیک و بسیار زیبا هست و ... این من هستم که انتخاب می کنم و با انتخابم به تو دروغ می گویم، چه بخواهم و چه نخواهم. هیچ عکسی نمی تواند حتی ذره ای از یک واقعیت یا سند را نشان بدهد؛ حتی عکس پرسنلی من هم، همه واقعیت من نیست و تنها نمایی از من است که در آن ظاهری شسته و رفته دارم، درحالی که همان عکس اگر از نیم رخ من گرفته شود، نشان هایی از دماغ دراز و گوش های بسیار بزرگ من را در خود خواهد داشت. این بحثی بسیار دراز است ولی امیدوارم توانسته باشم تا اینجا دروغ هایم را توجیه کنم. بله من دروغگو هستم و اکنون هم مغزم پر از دروغ هایی است که می خواهم بگویم و صد البته با دروینم.





در پرسش پایانی می‌خواهم گفتاری را از شما بازگو کنم در این زمینه که هر هنرمندی، اگر بخواهد جهانی هم بشود، باید در بوم گاه (منطقه بومی) خودش کار کند. می‌خواهم نگرش خود را در این باره برای ما و خوانندگان ماهنامه انسل بیشتر و گسترده تر بگویید.

اگر حرفی برای گفتن داشته باشی، با کمترین وسیله و در کوچکترین روستاهای دنیا هم می‌شود، حرفی را بزنی و کار را بکنی که جهانی بشود و اگر غیر از این باشد، همه امکانات و تجهیزات دنیا هم نمی‌توانند هیچ کمکی به تو و نگرش تو بکنند. هیچ دوربینی، هیچ قلمی و هیچ سازی در دنیا نیست که بتواند به جای تو بیاندهد و یا اندیشه ات را ارتقا دهد. سعی می‌کنم روی ریشه خود و در سرزمین خودم باشم، چرا که بی‌گمان هستم که اینجا موفق تر و مفیدتر خواهم بود، برای کسانی که مرا مانند فرزندانشان برای سالهاست که پذیرفته اند و به خصوصی ترین لحظاتهمان راه داده اند؛ امیدوارم بتوانم فرزند خوبی برایشان و برای کردستان باشم. چنین فکر می‌کنم که در زادگاه خودم بسیار موفق تر هستم تا اینکه برای نمونه بروم و در تربت حیدریه کار کنم. من در اینجا بزرگ شده ام و همه زیر و بم های این سرزمین را با خون و پوستم درک کرده ام، درحالیکه در جایی دیگر، فقط با دوربینم می‌روم و نه با داشته هایم از آن سرزمین و برای عکاسی هم همین است. در پایان اینکه مگر عمر مفید یک عکاس چند سال است که بتواند به همه جا سفر کند، می‌خواهم بگویم که من یک گردشگر نیستم. می‌توانم سفر کنم و این کار را هم می‌کنم، و چه بسا عکس های بسیار خوبی هم بگیرم، ولی به خوبی می‌دانم که این می‌تواند شانس حضور و یک اتفاق باشد و من هیچگاه در عکاسی به اتفاق ها دلخوش نمی‌کنم.

با سپاس از زمانی که برای این گفتگوی ارزشمند به ما دادید.

از شما و ماهنامه خوبتان که موجب می‌شود تا علاقه مندان به این هنر، با توجه به آگاهی هایی که می‌دهید، بیشتر و بیشتر شود، سپاسگزارم. هدف همه ما افزایش سطح دانش بصری جامعه است و صد البته زیستن در خاک و سرزمینی که همه، همدیگر را در صلح و صفا و آرامش دوست بدارند.

ماهنامه انسل  
رضا تجویدی  
و با تشکر از حسن غفاری  
آذر ۱۴۰۳

# ردپای کودکان

در میان عکس های جمشید فرجوند فردا





























## بیجار

بیجار شهرستانی در استان کردستان، در باختر ایران است. این شهر در بلندی و بر بام رشته کوه های زاگرس و در میانه قله های کوه های بلند جای گرفته است و از همین رو، از بخش های بسیار سردسیر کشور ایران به شمار می آید. آغاز زندگی مردمان در این شهر بسیار دیرین و بر پایه برخی یافته ها، به سه هزار سال پیش از میلاد مسیح باز می گردد. به گمان، نام این شهر از طبیعت آن و انبوه درخت هایی بیدی که در آن است گرفته شده و بیدزار خوانده می شده، چرا که در زبان کهن پهلوی و زبان کردی که زبان هایی هم خانواده هستند، "بی" همان "بید" و "جار"، پسوندی برای "جا و مکان" است.



بیجار بام ایران



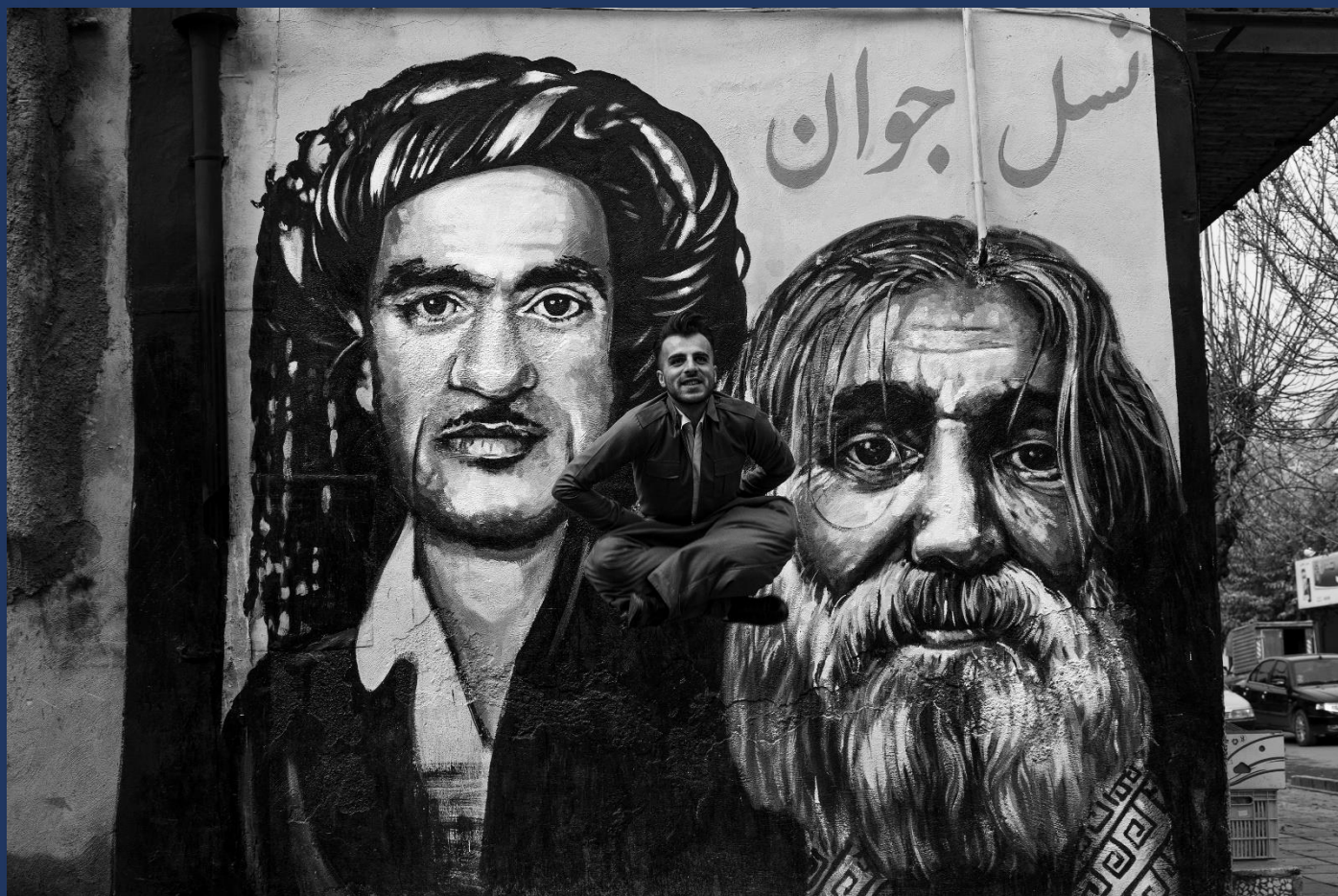
## عکس هایی از شبنم ملکی از کرمانشاه، ایران

شبنم ملکی زاده ۱۳۶۸ خورشیدی در شهرستان صحنه در استان کرمانشاه ایران است. او درس آموخته رشته گرافیک در دانشگاه هنر است. آموزش عکاسی را افزون بر آنکه خود آموخته است، در آموزشگاه هایی مانند جهاد دانشگاهی و نیز انجمن سینمای جوان در کرمانشاه نیز دنبال کرده. عکس هایی از شبنم ملکی در درازای سالهایی که عکاسی می کند، در نمایشگاه های بسیاری به نمایش در آمده و برگزیده هموردی های عکاسی گوناگونی شده اند. در اینجا نگاهی می اندازیم به سه عکس از میان کارهای او:



پایکوبی مردان کردتبار در جشن نوروز در استان کردستان ایران





درون یک قهوه خانه در شهر کرمانشاه



عکس خیابانی در شهر بانه





## یک عکس و جستار نوشته ای بر آن



دار و دسته بروکلین، آبخوست (جزیره) کونی، نیویورک ۱۹۵۹ عکسی از: بروس دیویدسون

تابستان سال ۱۹۵۹ بود و عکاس جوان، بروس دیویدسون که در آن سال تنها ۲۵ سال داشت، در خیابان های نیویورک دنبال داستانی می گشت تا از دریچه دوربینش بازگو کند. ولی او هر داستانی را نمی خواست، بلکه دنبال چیزی بود که چون یک آینه خود او و زندگی هم سن و سالانش را هم نمایان کند. دیوید، گمان زده بود که در آن زمان بیش از هزار دار و دسته تبهکار در نیویورک، شمارش پذیر است. همیشه درگیری های بسیاری در خیابان روی می داد و به دنبال این آشفتگی ها، کارگروهی در نیویورک درست شده بود که جلوی افزایش بی رویه این خشونت ها گرفته شود. یکی از این دارو دسته های تبهکار، در بخش بروکلین بود که خود را "دسته جوکرها" می نامیدند. خبرهای بدنهادی های این گروه همیشه در روزنامه ها بازتاب پیدا می کرد. دیویدسون سرانجام از یکی از همین کار گروه های مبارزه با خشونت در شهر یاری گرفت تا با دسته جوکرها پیوند بگیرد. بخت همراهش بود و جوکرها او را در میان خود پذیرفتند و او را با خود به آبخوست کونی، جایی که شبها در پیاده روی های آن، آبجو خوری می کردند، بردند. نیمه های شب، زمانی که مست شده بودند، روی کف پوش های چوبی پایکوبی پرهیاهویی راه می انداختند. سپیده دمان بود و باید با اتوبوس به شهر بر می گشتند؛ در همان زمان، دختر نوجوانی از میان گروه، در آینه یک دستگاه سیگار فروشی، موهایش را سر و سامان می داد. این، یک هنگامه آرام پس از آن شب پر از همه و هیاهو بود. دیویدسون، دوربین لایکا خود را بیرون آورد و عکسی که دنبالش بود را گرفت. سپس، او برای ماه ها آنها را همراهی کرد و پایکوبی های مستانه شبانه، ولگردی های روزانه در خیابان ها، دوستی، دلبری و دلدادگی ها و گاهی خشونت ها و حتی مهربانی ها و نیک سرشتی هایشان را با عکس هایش مستند کرد. درون جوکرها، گونه ای از یک نیروی سرکش بود که آنها را به سوی خودتباهی می کشاند. سالها پس از آن، دیویدسون دوباره به بروکلین رفت و آن دختری که در عکس پرآوازه اش بود را پیدا کرد. او اکنون همسر رهبر همین دار و دسته جوکرهای بروکلین شده بود و یک دختر ۱۵ ساله هم داشت؛ دختر نوجوانی همسن خودش، در زمانی که دیویدسون این عکس را از او گرفته بود.

## پانویشته ای دیگر بر پیرنگ دار و دسته بروکلینی ها فرهنگ ویژه نوجوانان در دهه ۱۹۵۰ میلادی



در دهه ۱۹۵۰ میلادی، یک پدیده تازه اجتماعی آشکار شده بود که همانا، فرهنگ جوانان شهری بود. این "تازه یا به سن گذاشتگان" در کشور آمریکا و نیز در اروپا، کوشش می کردند تا برای خود چیزی جدا از آنچه برای بزرگسالان بود، بسازند. از همین رو، باورهای آنها، سخن گفتنشان و رفتارشان، همه ویژه خودشان بود. آنها با جامه هایی خودویژه ای که به تن می کردند و آهنگ هایی که به آنها دلبستگی نشان می دادند، شناسه ای ناوابسته به دیگران پدید آورده بودند. در بخش های گوناگون شهرها، جوانان، بیش از گذشته در خیابان ها پرسه زنان به چشم می خوردند که گاهی هم کارشان به خشونت می کشید.

سختی کار عکاسان در آن زمان، این بود که چگونه به درون این دار و دسته ها راه پیدا کنند تا شیوه زندگی ویژه آنها را مستند کنند. در این میان، یک عکاس جوان آمریکایی این راه را پیدا کرد. در تابستان سال ۱۹۵۹ میلادی، بروس دیویدسون (زاده سال ۱۹۳۳) در بخش بروکلین در نیویورک، سرگرم عکاسی از زندگی، شور و گاه خشونت های این دار و دسته نوجوانانی بود که خود را "جوکر" می خواندند. دستاورد کارش، انبوهه عکس مستندی به نام "دار و دسته بروکلینی ها" در سال ۱۹۵۹ شد. دیویدسون، روزهای بسیاری به این سرگرم بود که ببیند که این نوجوانان در درازای روز و شب چکار می کنند و چه شیوه ای برای زندگی کردن برگزیده اند.





Coming  
Soon



**Hapless Revenge**

**An Original Juneteenth Tale**



## بخش سینما در پیوند با عکاسی

### فیلم انتقام تیره روزان Hapless Revenge یک همکاری سینمایی ویژه ایرانی آمریکایی

همکاری و پیوند میان هنرمندان ایرانی درون کشور و سینماگران آمریکا در چند دهه گذشته رخدادی نادر بوده است. ولی در یک رویداد تازه، این همکاری نه به شکل فراخوان بازیگر و یا دست اندرکاران فیلم سازی، بلکه در برداشتی سینمایی از یک داستان کوتاه ایرانی رخ داده است. فیلم "Hapless Revenge" (که برگردان انگلیسی داستانی پارسی به نام "انتقام تیره روزان" است)، به کارگردانی جاشوا لاول نیومن و تهیه کنندگی شرکت واکر انترتینر آکادمی، به پشتوانه اندیشه والای انسان گرا و ارزشمند پس داستان آن، توانسته با آدم های بسیاری در سرتاسر جهان، به دور از رنگ و نژاد و زبان، پیوندی نزدیک برقرار کند و معنایی ژرف را با آنها در میان بگذارد و از همین رو، تا کنون در بسیاری از جشنواره های جهانی فیلم در گستره چهار قاره، ستایش شده است. این فیلم بر پایه یک فیلمنامه خوب، همانا پیش از ساخته شدن هم خوش درخشیده و در چندین جشنواره در سراسر جهان، پاداش های بسیاری را دریافت کرده است.

این دستاورد کامیاب سینمایی در بن مایه خود، فیلمنامه، به کشور ایران پیوندی ویژه خورده و بر همین پایه، یک فیلم ایرانی آمریکایی نام گرفته است. فیلمنامه "انتقام تیره روزان" را ساسان گلفر، نویسنده برجسته ایرانی بر پایه داستان کوتاهی به همین نام از کارهای خودش نوشته است. از ساسان گلفر تا کنون کتاب های بسیاری که بیشتر در زمینه ادبیات داستانی هستند، منتشر شده. نگارش شعر، داستانک و داستان های کوتاه و انتشار همگانی آنها در تارنما، برای دنبال کنندگان کارهایش، بخشی از کوشندگی های فرهنگی و هنری اوست. انتقام تیره روزان هم یکی از همین دسته کارهای این نویسنده ایرانی به شمار می رود. داستان کوتاهی که اکنون یک فیلم کوتاه سینمایی بر پایه آن، در آمریکا ساخته شده است.

داستان این فیلم به سالهای مبارزه با برده داری در تاریخ آمریکا بر می گردد، جنگ درون کشوری در آمریکا و کوشش برای آزادی سیاه یوستان از بردگی و پیامدهای این جنگ! در این داستان، در میان رخدادهای میان سیاه یوستان و سفید یوستان آمریکایی، رازی آشکار می شود و تماشاگران فیلم به ژرفای انسانیت و پاک سرشتی یک برده پیشین پی می برند و در پایان با ستایش رویکرد این شخصیت، به نکته ای پی می برند که در یاد آنها ماندگار می شود.

به گمان، اینکه ساسان گلفر داستانی درباره تاریخ و مردمان آمریکا نوشته که تا این اندازه برای آمریکایی ها خوب و دلپذیر بوده است که خواسته اند از روی آن، یک فیلمنامه انگلیسی برای آنها بنویسد، به ویژگی های برجسته این نویسنده ایرانی باز می گردد. گلفر، خود در این باره می گوید که خواندن کتابهای گوناگون مانند نوشته های ژول ورن در کودکی، آن هم از روی همه نسخه های گوناگون برگردان شده اش که در کتاب فروشی ها می شد پیدا کرد و فراتر از آن، همراهی شیفته وار با پیشامدها و جویندگی های داستان هایی که می خواند، او را به خوبی با تاریخ، جغرافیا و مردم سرزمین های گوناگون، آشنا کرده است تا اندازه ای که درباره آنها می نویسد.

گرچه، فیلم کوتاه "انتقام تیره روزان" از روزی آغاز شد که این نویسنده ایرانی در یک رویداد و پس از آنکه یکی از ساخته های سینمایی کوتاهش به نام "رویای آزادی" در جشنواره فیلم "100FILMS Retreat" در کالیفرنیا به نمایش درآمد، با سرپرست این جشنواره سینمایی آشنا شد. او چهره و منش همان برگزار کنند جشنواره را که "فلیپ یوجین واکر" نام داشت، با نقش نخست داستان "انتقام تیره روزان"، که ماه ها پیش از آن نوشته بود، بسیار همخوان دید. داستان را با او در میان گذاشت و در دنباله، کار به جایی رسید که باید فیلمنامه ای بر پایه آن، به زبان انگلیسی آماده می شد تا هر چه زودتر کار ساخت این فیلم آغاز شود.



جاشوا لاول نیومن که به تازگی کار فیلمی به نام "پیام رسان Messenger" را به پایان رسانده بود، برای کارگردانی فراخوانده شد. در دنباله، کار گزینش بازیگران هم آغاز شد. جانی می گرین برای نقش پیرزن سیاه پوست و به مارتین هاردلاندر برای نقش افسر نیروهای سواره برگزیده شدند. هاردلاندر یک بازیگر کهنه کار آمریکایی سویدی تبار است و در فیلم های تلویزیونی بسیاری نقش داشته است. همچنین تامی اندرسن نویسنده، فیلمساز، بازیگر و کارشناس تاریخ جنگ های سده نوزدهم آمریکا، نقش یکی دیگر از [سرجوخه های آمریکایی را در این فیلم بازی کرده است. سالویج گولیايف، اورین هریس، آریس واتکینز، و سه برادر و خواهر به نام های کین و کایلی و استلا کاونانا هم برای بازی در این فیلم برگزیده شدند.

فیلم "انتقام تیره روزان" که در رویدادهایی مانند سالگرد برداشته شدن برده داری در آمریکا به نمایش در آمده و به جشنواره ها و رویدادهای فرهنگی و هنری گوناگونی راه یافته است، می رود تا گام های بزرگتری در آینده نزدیک به سوی جایگاه هایی بلند بردارد.



# *Hapless Revenge*

## TEAM HEADSHOTS



Tommy Anderson  
Sgt. Major / Uniforms



Kane Cavanaugh  
White Brother



Kylee Cavanaugh  
White Big Sister



Stella Cavanaugh  
{6/19/18}  
White Little Sister



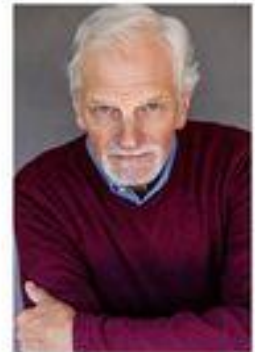
Sasan Golfar  
Writer



Johnnie Mae Greene  
Old Woman / Marketer



Savelij Gulyaev  
Private



Martin Hardlund  
Captain



Chris Millon  
Editor/Gaffer



Joshua Lavelle Newman  
Director



Aris Watkins  
Black Boy



Franklin Whitlatch  
Cinematographer





**Hatless Revenge**  
An Original Juneteenth Tale









**Hapless Revenge**  
An Original Juneteenth Tale











«انتقام تیره‌روزان» ایرانی-آمریکایی نامزد پاداش آکادمی فیلم سوید شد.

فیلم کوتاه آمریکایی **Hapless Revenge** بر پایه داستان ایرانی «انتقام تیره‌روزان» نوشته ساسان گلفر و با فیلمنامه‌ای به قلم نویسنده داستان، درباره دوران جنگ‌های درونی آمریکا در سال‌های ۱۸۶۰ و فرمان برداشته شدن برده‌داری، نامزد پاداش آکادمی فیلم سوید ۲۰۲۵ شد. مارتین هاردلاند بازیگر سوئدی-آمریکایی نیز برای بازی در نقش افسر نیروهای شمالی در این فیلم، نامزد پاداش بهترین بازیگر آکادمی فیلم سوید شده است.

این فیلم کوتاه تاکنون که نزدیک به شش ماه از پایان ساختش می‌گذرد، بیش از ۶۰ پاداش جهانی دریافت کرده است.

دست اندرکاران ساخت فیلم:

**Hapless Revenge**

کارگردان: جاشوا لاول نیومن

بازیگران: فیلیپ واگر، مارتین هاردلاند، تامی اندرسن، می گرین، ساولیج گولیایف، کایلی، استلا و کین کاوانا، آریس واتکینز، آورین م. هریس

نویسنده داستان و فیلمنامه: ساسان گلفر

سرپرست گروه فیلمبرداری: فرانکلین ویتلاچ

تدوین: کریس میلون

تهیه‌کننده: شرکت واگر اینترتینر آکادمی



## بخش داستان و عکس

### بوف کور و صادق هدایت، بخش پنجم

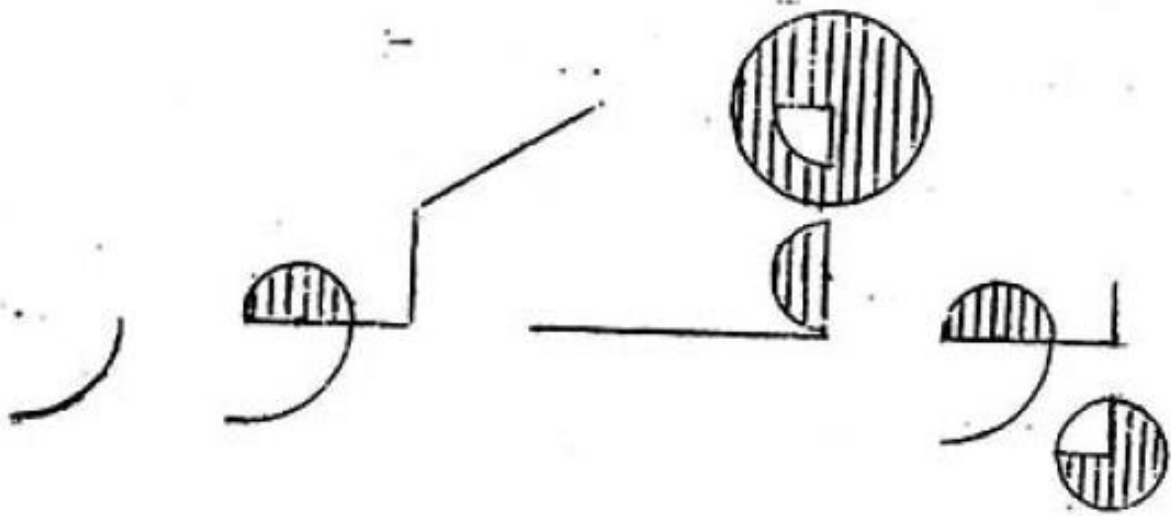


صادق هدایت از این روی نویسنده ای پرآوازه در ایران است که آنچه در هنر داستان نویسی پدید آورد، چون کار نیما در چکامه سرایی، تازه، نوین و گیرا بود. او که در دوره دبیرستان در پی همنشینی با آموزگاران فرانسوی، تا اندازه ای با شیوه های نوین نگارش و داستان نویسی در اروپا آشنا شده بود، افزون بر دلبستگی فراوانی که به نوشتن پیدا کرد، چیزی را برای هنر داستان نویسی ایران به ارمغان آورد که تا پیش از آن، تنها محمدعلی جمال زاده به آن پرداخته بود و آن، نگارش داستان به شیوه ای نوین و جهان پسند بود. از همین رو است که بوف کور، شاهکار صادق هدایت، از زبان پارسی فراتر رفت و به بسیاری از زبان های دیگر هم به چاپ رسید.

سویه دیگر صادق هدایت، باورها، اندیشه ها و منش او بود. او که کوشش کرد، چیزهای بسیاری را بیازماید و گاه، هواخواه آرمان هایی بزرگ هم شد، ولی بسیار زود دریافت که در جهان، هیچ آرمانی که تا پایان به راه راست و درست برود، هستی بیرونی ندارد. در این میان، ویژه ترین باور صادق هدایت، ناامیدی از هرگونه دگرگونی در فرهنگ و رفتار مردم ایران بود، بگونه ای که می پنداشت، کاری از دست کسی برای روشننگری این مردم بر نمی آید و این سرزمین، رنگ خیزش و پیشرفت فرهنگی را نمی بیند. هدایت، هم از آرمان گرایی سرخورده بود و هم از هر گونه دگردیسی در جامعه ایران....

ما در ماهنامه انسل، به بهانه بازدید و عکاسی از آرامگاه صادق هدایت در گورستان پرلاشز در پاریس، آهنگ آن را کردیم که داستان بلند "بوف کور" را در بخش های دنباله دار، در شماره های گوناگون منتشر کنیم. از آنجا که بیشتر کتاب های به چاپ رسیده از این داستان، نگاشته هایی تکه و پاره شده هستند و تیغ برنده واریسی ها، بنیان داستان را دست کاری کرده است، ما همان پایه ترین رونوشت که دست نویس خود صادق هدایت است و در هند و به دست خود او به چاپ رسیده را، در نگاره هایی در اینجا برای خوانش این داستان برجسته می آوریم.

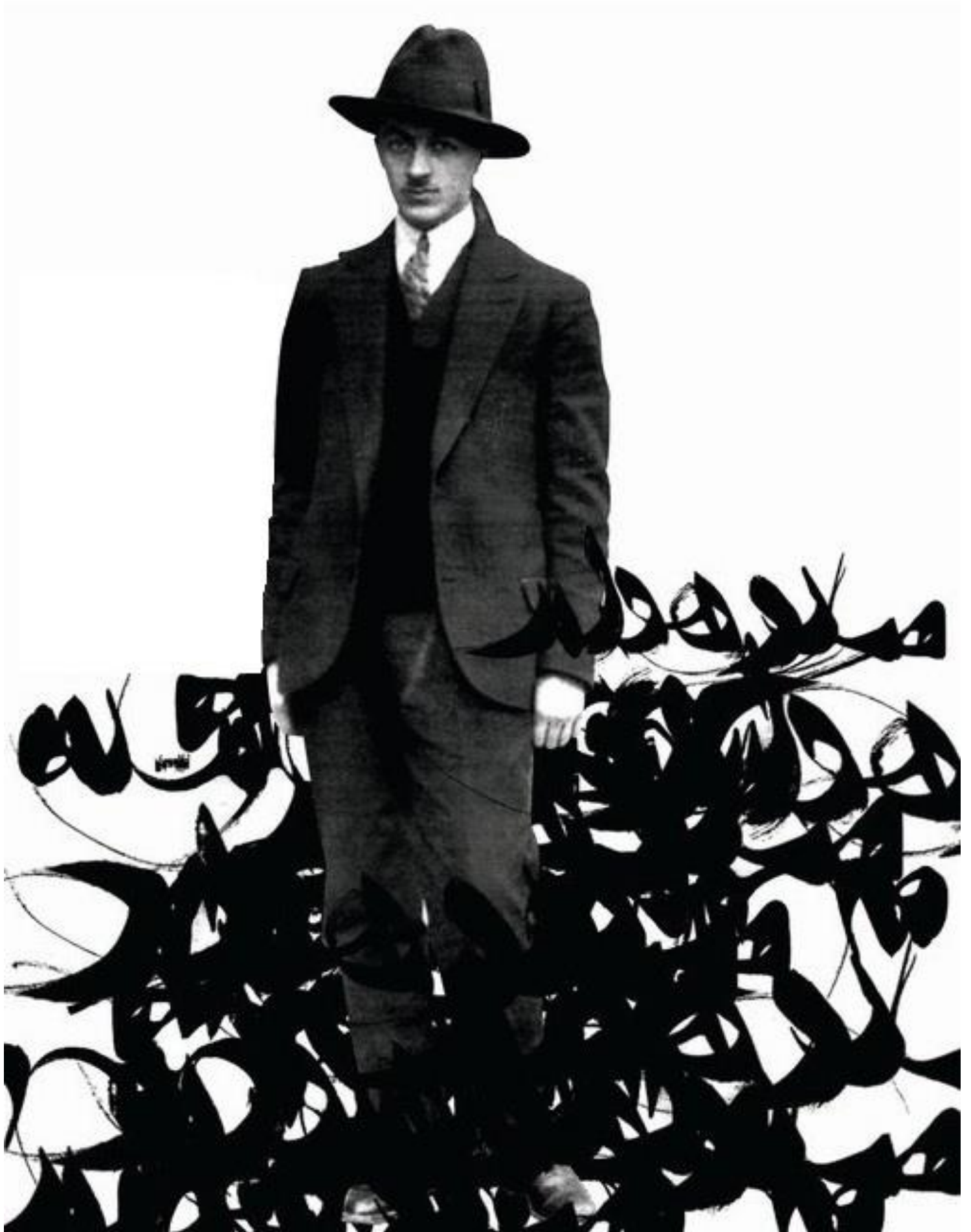
# صداق پرلریت



بمبئی - ۱۳۱۵



طبع و فروش در ایران ممنوع است





و زانوهایم سست شد - درین لحظه تمام سرگذشت دردناک  
زندگی خودم را پشت چشمهای درشت، چشمهای بزرگ اندازم  
درشت او دیدم، چشمهای تر و براق، مثل گوی الماس  
سیاهی که در اشک انداخته باشند - در چشمهایش در  
چشمهای سیاهش شب ابری و تاریکی مبراهیمی را که شبح  
میکردم پیدا کردم و در سیاهنی مهیب افسونگر آن غوطه ور  
شدم، مثل این بود که قوه ای را از درون وجودم بیرون  
میکشند، زمین زیر پایم بیلرزید و اگر زمین خورده بودم  
یک کیف ناگفتنی کرده بودم -

قلیم ایستاد، جلو نفس خودم را گرفتم، میترسیدم  
که نفس بکشم و او مانند ابر بادود نا پدید شود، سکوت  
او حکم معجزه داشت، مثل این بود که یک دیوار  
بلورین باین ماکشیده اند، ازین دم، ازین ساعت و یا  
ابدیت خفه می شدم - چشمهای غمناک او مثل اینکه یک  
چیز محیر طبعی که همه کس نمیتواند ببیند، مثل اینکه  
برگ را دیده باشد، آینه هم رفت، بلکهای چشمش  
بسته شد و من مانند غریقی که بعد از تولا و جانکندن  
روی آب میاید از شدت حرارت تب بخودم نزدیک  
و با سر آستین خرق روی پیشانیم را پاک کردم  
صورت او همان حالت آرام و بی حرکت را

داشت ولی مثل این بود که تکیده تر و لاغر تر شده بود ،  
 همینطور که دراز کشیده بود ناخن انگشت سیاه بخت  
 چشمش را میجوید - رنگ صورتش آهسته آهسته زرد  
 سیاه نازکی که چپ تنش بود خط ساق پا، بازو و  
 دو طرف سینه و تمام تنش پیدا بود .

برای اینکه او را بهتر به بینم من خم شدم ،  
 چون چشمهایش بسته شده بود ، اما هر چه بصورتش  
 نگاه کردم مثل این بود که او از من بکلی دور است ،  
 ناکهان حس کردم که من لایحوجه از مکنونات قلب  
 او خبر نداشتم و هیچ رابطه ای بین ما وجود نداشت -  
 خواستم چیزی بگویم ولی ترسیدم گوش او ، گوشهای  
 حساس او که باید بیک موسیقی دور آسمانی و ملایم  
 عادت داشته باشد از صدای من مستقر نشود .

بفکرم رسید که شاید گرسنه و یا تشنه اش  
 باشد ، رفتم در چستوی اطافم تا چیزی برایش پیدا  
 کنم - اگر چه میدانستم که هیچ چیز در خانه بهم نمیرسد  
 - اما مثل اینکه من الهام شد ، بالای رف یک  
 بغلی شراب کهنه که از پدرم من ارث رسیده بود  
 داشتم - چهار پایه را بگذاشتم بغلی شراب را پایین  
 آوردم - باور چین ، باور چین کنار تخت خواب رفتم ،



دیدم مانند سبزه خسته و کوفته ای خوابیده بود - او کاملاً خوابیده بود و مژه های بلندش مثل محمل بهم رفته بود - سر بغلی را باز کردم و یک پیاله شراب از لای دندانهای کلید شده اش اهسته در دهن او ریختم -

برای اولین بار در زندگیم احساس آرامش ناگهانی تولید شد، چون دیدم این چشمها بسته شده، مثل اینکه سلا تویی که مژگانش میگرد و کابوسی که با جنگال آهنینش درون مرا میفشرد کمی آرام گرفت. صندلی خودم را آوردم کنار تخت گذاشتم و بصورت او خیره شدم - چه عظمت بچگانه، چه حالت غریبی! آیا ممکن بود که این زن، این دختر با این فرشته عذاب چون نمیدانم چه اسمی رویش بگذارم - آیا ممکن بود که این زندگی دوگانه را داشته باشد، انقدر آرام، انقدر بی تکلف و بالا این سینه انتم حرارت تنش را حس بکنم و بوی نمناکی که از گیسوان سنگین سیاهش متصاعد میشد ببویم - نمیدانم چرا دنت لرزان خودم را بلند کردم، چون دستم به اهنارم نبود، و روی زلفش کشیدم - زلفی که همیشه روی شقیقه هایش چسبیده بود، بعد انگشتانم را در زلفش فرو بردم - موهای او سرد و نمناک بود - سرد، کاملاً سرد مثل اینکه چند روز میگذشت که مرده بود

- من اشتباه نکرده بودم، او مرده بود - دستم را از تنوی  
 پیش سینه او برده روی پستان و قلبش گذاشتم -  
 کمترین تپشی احساس نکند، آینه را آوردم جلو بینی  
 او گرفتم ولی کمترین اثر زندگی در او وجود نداشت -  
 خواستم با حرارت تن خودم او را گرم بکنم،  
 حرارت خودم را با او بدهم و سردی بزرگ را از او بگیرم شاید  
 باین وسیله بتوانم روح خودم را در کالبد او بدهم -  
 لباسم را کندم رفتم روی تخت خواب پهلوش خوابیدم  
 - مثل نروماده مهر گیاه برهم چسبیده بودیم، اصلاً تن  
 او مثل تن ماده مهر گیاه بود که از تن خودش جدا کرده  
 باشند و همان عشق سوزان مهر گیاه را داشت - هوش  
 گس و تلخ مزه طعم ته خیار را میداد - تمام تنش مثل  
 تگرگ سرد شده بود، حس میکردم که خون در شریانم  
 منجمد میشد و این سر با آن قلب من نفوذ میکرد - همه  
 گوشه‌های من بپهلو شده بود، از تخت با این آدم،  
 رختم را پوشیدم، نه، دروغ نبود او اینجا در اطاق  
 من در رختخواب من آمد و تنش را بمن تسلیم کرد -  
 تنش و روحش هر دو را بمن داد! - تا زنده بود،  
 تا زمانیکه چشمهایش از زندگی سرشار بود فقط  
 یادگار چشمش مرا شکنجه میداد ولی حالایی حس و



حرکت، سرد و با چشمهای بسته شده آمد خودش را تسلیم  
 من کرد - با چشمهای بسته!

این همان کسی بود که تمام زندگی مرا زهر آلود  
 کرده بود و با اصلاً زندگی من مستعد بود که زهر آلود شود  
 و من بجز زندگی زهر آلود زندگی دیگری را نمیتوانستم داشته  
 باشم - حالا اینجا در اطاقم تن و سایه اش را بمن داد  
 - روح شکننده و موقتی او که هیچ رابطه ای با دنیای  
 زمینیان نداشت - از میان لباس شبیه چین خورده اش  
 آهسته بیرون آمد، از میان جسمی که او را شکنجه  
 میکرد و در دنیای سایه های سرگردان رفت - گویا  
 سایه مرا هم با خودش برد و ولی تنش بی حس و حرکت  
 آنجا افتاده بود، عضلات خرم و لمس او، رنگ  
 و بی و استخوانهایش منتظر بوسیده شدن بودند و  
 خوراک لذیذی برای کرمها و موشهای زیر زمین  
 تهیه شده بود - درین اطاق فقیر پر از  
 نمکیت و مسکنت در اطاقی که مثل گور بود، در میان  
 تاریکی شب جاودانی که مرا فرا گرفته بود و به بدنه  
 دیوارها فرورفته بود بایستی یک شب بلند تاریک  
 سرد و بی انتها در جوار مرده بسر ببرم - با مرده  
 او - بنظر آمد که تا دنیا دنیا نیست تا من بوده ام یک

مردم - یک مردم سرد و بی جنب و حرکت در اطراف تارک  
 بامن بوده اند.



یک عکس ویژه از صادق هدایت



## عکس های شما از ایران

برگرفته از شناسه اینستاگرامی @rpportfolio















## یک عکس رسانه ای



"همه جا امن و امان است!"، دمشق، سوریه: ۱۱ آذر ۱۴۰۳

# عکس های دیرین

## سوریه پیش از خاندان اسد



سوریه در دهه ۶۰ میلادی





رامشگران در یکی از کاخ های دمشق

عکسی دیرین از یک خانواده سوری در پارکی در شهر دمشق





بازار حمیدیه در شهر دمشق





مسجد اموی شهر دمشق      یک سازه کهن به جای مانده از دوره روم باستان در بازار حمیدیه دمشق



Museo Fotografico Di La Spezia  
San Tommaso





یک تراموا در خیابان های دمشق در سال ۱۹۶۲ میلادی





بخش ریف در پیرامون شهر دمشق

دستفروشان در خیابان های دمشق







سینما فردوس در دمشق





یک تیم ورزشی سوری در سال ۱۹۷۰، یک سال پیش از آغاز فرمانروایی خاندان اسد در سوریه

## عکس ویژه

# راه های گذران زندگی برای بوم گریزان در فرانسه



© Nick Hannes. Saint-Tropez, France

روستای سنت تروپه در جنوب کشور فرانسه با دریاکناری از مدیترانه که تابستان ها، بسیاری از مردم جهان، به ویژه آنها که پدراآمد و توانگر هستند، برای گردشگری و دمی آرامش به آنجا می روند. در این بخش از فرانسه به مانند همه جای دیگر این کشور، مهاجرانی که بیشتر از راه های نادرست به این سرزمین پا گذاشته اند، برای گذران زندگی، کارهایی مانند دست فروشی های بدون پروانه می کنند.





# Anselmagazine

به ما به پیوندید

..... نام:

..... نام خانوادگی:

..... زمینه هنری یا گرایش هنری:

..... راه تماس با شما:

فرستاده شود به:

[info@anselmagazine.com](mailto:info@anselmagazine.com)





**Ansel**magazine



21 12 24 02 23

